



گزیزی از قرآن به کربلا

مشخصات کتاب

سرشناسه: ارفع، سید کاظم، 1323 -

عنوان و نام پدیدآور: گزیزی از قرآن به کربلا / تالیف سید کاظم ارفع.

مشخصات نشر: تهران: پیام عدالت، 1392.

مشخصات ظاهری: 148ص.

شابک: 125000 ریال: 9-282-152-964-978

وضعیت فهرست نویسی: فیپا

یادداشت: کتابنامه.

موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، 4 - 61ق.

موضوع: واقعه کربلا، 61ق.

رده بندی کنگره: /BP41/5 الف46 گک4 1392

رده بندی دیویی: 4 953/297

شماره کتابشناسی ملی: 3120785



ص: 1

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

گریزی از قرآن به کربلا

تالیف سید کاظم ارفع

1392

ص: 2

فهرست مطالب

مدخل: «حسین علیه السلام و قرآن»... 5

گریه بر امام حسین علیه السلام: ... 9

تفاوت مسیحیان با مسلمان نماهای منافق: ... 13

او برای حسین علیه السلام چون مالک اشتر برای علی علیه السلام بود: ... 17

شجاعان بی بدیل: ... 23

نمونه ای از توبه واقعی: ... 27

آئینه ای تمام قد از رسول الله صلی الله علیه واله: ... 31



تبعیض نژادی در کربلا نبود:...35

جلو افتادگان عقب مانده و عقب ماندگان جلو افتاده:...39

طفلی که به دریا افتاد و طفلی که به خون غلطید:...44

انصار بی نظیر:...48

عارفانه ترین شب تاریخ:...55

ص: 3

اسم رمز «کهیصص»:...59

قابل توجه دوستاناران و ارادتمندان به حضرت حسین علیه السلام:...63

نمونه ای از مادران فداکار صحنه کربلا:...66

مدرس ایثار: ...69

پیر غلامان عاشورا:...72

آرزوی جهاد با کافران:...78

یادگاران امام حسن مجتبی علیه السلام:...80

آخرین شهید در بین اصحاب:...84

شهادت قرآن ناطق: ...86



انگشتر بخشی در حال رکوع و انگشت و انگشتر بردن در گودال قتلگاه:...93

غمبار ترین شب تاریخ: ...96

توفیق بزرگ قبیله بنی اسد: ...103

آغاز اسارت: ...106

آیا قرآن خوانده ای؟! ...109

خطا به خوان خرابه: ...112

تبلیغ فرهنگ عاشورا توسط امام سجاد علیه السلام: و عمه اش حضرت زینب علیها السلام:...

116

میزبان مسیحی توسط میهمان، مسلمان می شود: ...140

بازگشت به کربلا: ...143

فضیلت زیارت امام حسین علیه السلام: ...146

ص: 4

بسم الله الرحمن الرحيم

مدخل

مدخل: حسین علیه السلام و قرآن:



حسین علیه السلام کلام حقیقی و گویای خداوند است، وجودش بسان کلام خداست و بیان گر کلام خاموش خداوند است و کلام خاموش خداوند که قرآن است کلام گویای خدا حسین علیه السلام است این دو از یکدیگر گسست ناپذیرند و آن دو سرمایه ی گران بهای الهی هستند که پیامبر خدا از خود به یادگار گذاشت و در میان امتش به امانت سپرد.

پیامبر صلی الله علیه واله در میان امتش ویژگی هایی را از آنی حسین علیه السلام نمود، دستش را گرفت و بر فراز منبر برد و به مردم فرمود: «ای مردم! این حسین فرزند علی است. او را بشناسید و گرمی اش بدارید. (1)»

ص: 5

1- امالی صدوق ص 478

و فرمود: «خداوندا! همانا من حسین علیه السلام را نزد تو و مؤمنان نیکوکار به امانت می سپارم.» (1) 258

حالا با نگرش دقیق به روایات ذیل ببینید امام حسین علیه السلام چگونه همتای قرآن است. درباره ی قرآن آمده «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ»؟ (2) این قرآن مردم را به راهی محکم تر هدایت فرماید.

امام حسین نیز هدایتگر انسان ها به سوی ایمان بود و در روز شهادتش راه های هدایت و اصلاح را میان حق گرایان و باطل گرایان نشان داد» (3)



قرآن در شب قدر نازل شد «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ» (4) ما قرآن را در شب قدر نازل کردیم.

در شب ولادت امام حسین علیه السلام مثل شب قدر فرشتگان و روح الامین به اذن پروردگارشان فرود آمدند و خداوند سلام خویش را بر زبان جبرئیل جاری ساخت و سلام و تبریک خداوند تا سپیده دم نثار حسین علیه السلام عطا گردید. (5)

قرآن شفابخش است «وَنَزَّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ» (6)

و از قرآن، آیه ها نازل می کنیم که برای اهل ایمان! شفا و رحمت است.

حسین علیه السلام نیز شفابخش بیماری های باطنی است و تربت

ص: 6

1- امالی شیخ طوسی، ج 1، ص

2- اسراء/ 9

3- اکمال الدین، ج 1، ص 265

4- قدر/ 6.

5- اعلام الدین، ص 102

6- اسراء/ 82.

حسین علیه السلام نیز شفابخش بیماری های ظاهری است و آن حضرت برای مؤمنان رحمت

است و چه بسیارند کسانی که به دست حسین علیه السلام رستگار شدند. (1)



قرآن و حسین علیه السلام هر دو نورند: «فَأْمِنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» (2) 08

بنابراین به خدا و رسول او و نوری که نازل کردیم، ایمان بیاورید که خدا به آنچه می کنید آگاه است.

در حدیث آمده که حسین علیه السلام پیش از آفرینش موجودات به صورت نوری خاص آفریده شد. (3) و در روایت دیگر نقل شده که حسین علیه السلام به صورت نوری در صلب بندگان خوب خدا قرار گرفت تا نورش از نسلی به نسل دیگر منتقل شود. (4) 23 مثل عبارت فوق در زیارت وارث نیز آمده است:

«أَشْهَدُ أَنَّكَ نُورٌ فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ»

ای حسین عزیز و ای مولای من گواهی میدهم که تو نوری بودی در صلب های بلند مرتبه و در رحم های پاکیزه.

اگر نام این کتاب را گریزی از قرآن به کربلاء انتخاب کردم بدین خاطر است که امام حسین علیه السلام سراسر زندگیش همسوی قرآن شریف بود و هر آنچه در کربلا و بعد از آن برای آن حضرت و

ص: 7



3- بحار، ج 15، ص 23

4- بحار، ج 15، ص

اهل بیت گرامش رخ داد بر گرفته و نمونه ای از آیات کریمه قرآن بود.

انشاء الله خواننده عزیز و گرامی هر وقت به تلاوت قرآن موفق گردید و آیاتی که در مطلع فصل ها آمده قرائت نمود یادی هم از حسین بن علی علیه السلام و اصحاب خوب و با وفایش و جوانان بنی هاشم و به ویژه امام سجاد علیه السلام و بانوی قهرمان کربلا حضرت زینب علیها سلام کند و قطره اشکی همراه با تلاوت بر مظلومیت عاشورائیان بریزد.

اربعین حسینی سال 1434 سید کاظم ارفع

ص: 8

گریه بر امام حسین علیه السلام

«لَيْسَ لَهَا مِنْ دُونِ اللَّهِ كَاشِفَةٌ، أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ، وَتَضْحَكُونَ وَلَا تَبْكُونَ وَأَنْتُمْ سَامِدُونَ» (1)

هیچ کس جز خداوند نمی تواند سختی های قیامت را بر طرف سازد، آیا از این سخن تعجب می کنید؟ و می خندید و گریه نمی کنید و همچنان در غفلت به سر می برید.

درست است که آیات ما را توجه به رستاخیز و حوادث قیامت می دهد. حسین بن علی علیه السلام نیز با حادثه عاشورا قیامتی در دنیا بر پا کرد که «يَوْمَ فَرِحَتْ بِهِ آلُ زِيَادٍ وَ آلُ مَرْوَانَ بِقَتْلِهِمُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ» آن روز روزیست که خاندان زیاد و مروان در آن شادمانی



کردند و خندیدند به جهت آنکه اقدام به کشتن حضرت حسین علیه السلام نمودند ولی دوستان و ارادتمند به حضرتش بر او گریستند.

مرحوم محدث قمی از شیخ مفیثد در کتاب ارشاد نقل می کند

ص: 9

1- النجم / 58 تا 61

که ام سلمه رضی الله علیه گفت رسول خداصلی الله علیه واله شبی از نزد ما بیرون رفت و غیبت او طول کشید آنگاه بیامد ژولیده موی و گرد آلوده و مشت او بسته گفتم ای رسول خدا چه می شود که تو را ژولیده موی و گرد آلود می بینم؟ فرمود: در این وقت شبانه مرا به مواضعی از عراق بردند که آن را کربلا گویند در آنجا قتلگاه حسین فرزندم و جماعتی از فرزندان و اهل بیت مرا به من نشان دادند و از خون های آنها برداشتم و اکنون در دست من است و دست بگشود فرمود این را بگیر و نگاه دار پس بگرفتم دیدم چیزی مانند خاک اما سرخ است و آن را در شیشه ای نهادم و سر آن را بستم و نگاهداشتم چون حسین علیه السلام به جانب عراق بیرون شد شیشه را بیرون می آوردم هر روز و شب می بوییدم و به آن نگاه می کردم و می گریستم برای مصیبت آن حضرت پس چون روز دهم محرم شد آن روزی است که حسین علیه السلام به شهادت رسید آن را اول روز بیرون آوردم چنان بود که بود و چون آخر روز بیرون آوردم ناگهان دیدم خونی تازه سرخ است و در خانه ی خود فریاد زدم و بگریستم و اندوه خویش پوشیده داشتم مبادا دشمنان در مدینه بشنوند در شادمانی نمودن شتاب کنند پس آن روز و وقت را پیوسته در خاطر خود نگاه می داشتم تا خبر شهادت آن حضرت را آوردند و حقیقت آشکار شد. (1)



ابی هارون مکفوف می گوید: بر محضر امام صادق علیه السلام وارد شدم به من فرمود برای من شعر بخوان شروع کردم بخواندن

ص: 10

1- نفس المهموم، ص 22

فرمود: اینطور نه همان طور که در مجالس خود می خوانید و همان گونه که کنار قبر حضرت حسین علیه السلام مرثیه سرایی می کنید. ابی هارون می گوید: اشعاری خواندم امام گریست من خاموش شدم فرمود: سایر ابیات را بخوان من خواندم تا آخر آنگاه فرمود: باز هم بخوان پس خواندم: امام بگریست و زنان بیتابی نمودند و چون خاموش شدند به من فرمود ای ابا هارون هر کس شعری درباره ی حسین علیه السلام بخواند و ده نفر را بگریاند بهشت برای اوست آنگاه یکی یکی از این عدد کم کرد تا به یکی رسید و فرمود هر کس شعری بخواند درباره ی آن حضرت و یک نفر را بگریاند بهشت از برای اوست آنگاه فرمود هر کس به یاد او بلند بگرید بهشت برای اوست»⁽¹⁾

ویژگی های اشکی که در غم حسین علیه السلام از دیده فرو می ریزد:

1- در روز رستاخیز هر چشمی به سبب سختی های آن روز گریان است مگر چشمی که بر حسین علیه السلام گریسته باشد که صاحب چنین چشمی به سبب نعمت های بهشت، خندان و شادمان است.⁽²⁾

2- فرشتگان بر چشمی که بر حسین علیه السلام می گرید دست می کشند، زیرا فرشتگان اشک ها را از دیدگان، بر می گیرند و گردهم می آورند.⁽³⁾



3- پاداش هر کار نیکی اندازه ای دارد جز پاداش گریستن بر حسین علیه السلام. (4)

ص: 11

1- نفس المهموم، ص 15

2- بحارالانوار، ج 44، ص 293 و 305.

3- بحارالانوار، ج 44، ص 293 و 305.

4- کامل الزیارات، ص 109 و 103

4- گریستن بر حسین علیه السلام نیکوترین حالات را برای انسان فراهم می آورد و برای انسان حالتی نیکوتر از این نیست که پیامبر و امیر مؤمنان و حضرت زهرا و امام حسن و امام حسین علیهما السلام برای او دعا کنند. (1)

ص: 12

1- همان.

تفاوت مسیحیان با مسلمان نماهای منافق:

«فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» (1)



هرگاه بعد از این دانشی که برای تو آمده، درباره ی عیسی با تو مجادله کردند، بگو: با پسران ما و پسران شما و زن های ما و زن های شما و آنهایی که به منزله ی جان ما و جان شما باشند دعوت کنیم. آنگاه در حق یکدیگر نفرین نماییم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بر حسب روایات شیعه و سنی در ذیل آیه فوق رسول الله صلی الله علیه و اله از مسیحیان نجران خواست که با وی مباحله کنند و فرمود: اگر من راستگو بودم لعنت الهی بر شما نازل شود و اگر کاذب و دروغگو بودم لعنت الهی مرا فرامی گیرد، گفتند: به انصاف سخن گفتی. برای مباحله وعده نهاده به سوی خانه هایشان رفتند، چون به

ص: 13

1- آل عمران / 61

منزل های خود رسیدند رؤسای آنان گفتند: محمد اگر با قوم خود برای مباحله آمد با او مباحله خواهیم کرد. لیکن اگر تنها اهل بیتش را آورد با او مباحله نمی کنیم زیرا اهل بیتش را بچنان خطر عظیمی نخواهد آورد جز اینکه صادق باشد صبح شد و موقع قراردادشان رسید، دیدند محمد صلی الله علیه و اله در حالی که همراه او یک مرد و یک زن و دو فرزند است می آید، پرسیدند اینها کیانند؟ گفتند: آن مرد پسر عم و وصی و دامادش علی بن ابی طالب و آن زن دخترش فاطمه و آن دو کودک حسن و حسین فرزندان فاطمه می باشند داستان را که چنان دیدند همگی متفرق شده از مباحله روگردان شدند و به رسول خدا گفتند: ما را از مباحله معاف دار که ما تو را راضی نمائیم. پس حضرت با آنان بدادن جزیه مصالحه

فرمود. (1)



سؤال اینجاست که مسیحیان نجران حاضر نشدند در حق خانواده و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و اله نفرین کنند پس وای بر آنان که ادعای مسلمانی داشتند و با همه همراهان پیامبر صلی الله علیه و اله چه ها کردند علی بن ابی طالب را در محراب عبادت شهید کردند فاطمه زهرا علیها السلام را بین در و دیوار کشتند، امام حسن مجتبی را با سم پاره جگر کردند و جنازه اش را تیرباران نمودند و از همه جانسوزتر حادثه کربلا به وجود آوردند و حسین علیه السلام و همه جوانان بنی هاشم و یاران با وفایش را کشتند و اهل بیت و خانواده اش را به اسیری شهر به شهر گرداندند.

دو سال از ولادت امام حسین علیه السلام سپری شده بود که سفری

ص: 14

1- . تفسیر صافی، ص 92 و تفسیر در المنثور سیوطی، ج 2، ص 73

برای پیامبر صلی الله علیه و اله پیش آمد، در بین راه بود که آن حضرت ایستاد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّ-إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» و شروع به گریستن نمود، همراهان حضرت، از حضرت صلی الله علیه و اله علت گریه را پرسیدند، حضرت فرمودند: جبرئیل هم اینک نزد من بود و به من این گونه خبر داد که فرزند من حسین را در سرزمینی که کنار رود فرات است و آن را کربلا می گویند، به شهادت می رسانند! عرض کردند: ای رسول الله! چه کسی او را می کشد؟

پیامبر صلی الله علیه و اله فرمود: «شخصی به نام یزید که خداوند او را لعنت نماید و گویی که اکنون قتلگاه حسینم و مدفن او را می بینم.»



قال: فضج الناس فی المسجد بالبكاء والنحیب ، فقال النبی صلی الله علیه وآله وسلم أتبکونه ولا تنصرونه.

روای می گوید: پس از سخنان رسول الله صلی الله علیه واله حاضرین در مسجد شروع به ناله و زاری نمودند و های های گریه کردند، پیامبر صلی الله علیه واله فرمود: آیا فقط بر او گریه می کنید و دست از یاری او میکشید؟!

سپس آن حضرت صلی الله علیه واله در حالی که رنگ چهره مبارکشان سرخ شده بود بازگشت و خطبه ی کوتاه دیگری خواند در حالی که اشک پهنای چهره ی شریفش را پر کرده بود، فرمودند: ای مردم «إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي وَأَرْوَمَتِي وَمِزاجُ مَائِي وَثَمَرَهُ فُؤَادِي وَمَهْجَتِي، كُنْ يَفْتَرِقًا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ»

در میان شما در امانت نفیس را به جای می نهم یکی کتاب خدا

ص: 15

و دیگری خاندان و عترتم همانان که پاره وجود من و میوه ی دل و جگر گوشه ی من می باشند و این دو از هم جدا نمی شوند تا در کنار حوض کوثر نزد من آیند.

آگاه باشید که من در روز قیامت منتظر ملاقات و رویارویی با آن ها هستم، و تنها سؤال من از شما در مورد اهل بیت می باشد، همان چیزی که خداوند در باره ی آن به من دستور داده است و آن این است که «أَسْأَلُكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» من خواستار دوستی اهل بیت از شما هستم. پس نیک مراقب باشید که فردای قیامت در کنار حوض مرا می بینید. مبادا که دشمن خاندان من باشید و به آنان ستم کنید. (1)



لازم به ذکر است که در تأیید آیه مباحله و تناسب بحث این فصل بدانیم که در ظهر عاشورا بین دو نفر قرار مباحله گذاشته شد. یکی بریرین خضیر که از عابدان و زاهدان زمان بود و به میدان جنگ آمد و دیگری یزیدبن مغل که برای نبرد با بریر از بین لشکر ابن سعد خارج شد. آن دو با هم قرار گذاشتند مباحله کنند و از خدا بخواهند که شخص باطل توسط کسی که حق با اوست کشته شود. سپس با هم جنگیدند بریر، یزیدبن مغل را کشت و خود نیز بعد آنقدر جنگید تا به فیض شهادت نایل آمد. (2)

ص: 16

1- تفسیر صافی، ص 92

2- لهوف، ص 39 و 40

او برای حسین علیه السلام چون مالک اشتر برای علی علیه السلام بود:

وَأَجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي، هَارُونَ أَخِي، أَشَدُّ بِهِ أَرْزِي، وَأَشْرِكُهُ فِي أَمْرِي» (1)

حضرت موسی علیه السلام گفت: از خانواده ام یک نفر را وزیر و یاورم قرار ده، برادرم هارون، به وسیله ی او پشتم را محکم کن، او را شریک کارم قرار ده.

از طریق اهل سنت روایات متواتری نقل شده که رسول خدا صلی الله علیه واله خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود: «أَنْتَ مَنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ أَنْتَ أَخِي وَ وَارِثِي» (2)



ای علی! تو برای من همچون هارونی برای موسی با این تفاوت که پس از من پیامبری نیست.
تو برادر و وارث من هستی.

امیرالمؤمنین درباره‌ی مالک اشتر فرمانده‌ی سپاهش در جنگ‌ها و نماینده‌اش برای مردم
مصر چنین فرمود: «وَقَدْ كَانَ

ص: 17

1- طه / 29 تا 32

2- تاریخ دمشق، ج 1، ص 108 و کنز العمال، 3288

فِي مَا عَهَدَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي وَصَايَاهُ تَحْضِيضٌ عَلَى الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَمَا
مَلَكَتْهُ أَيْمَانُكُمْ، فَبِذَلِكَ أَخْتِمُ لَكُمْ بِمَا عَهَدْتُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» (1)

و در آنچه که رسول الله صلی الله علیه و اله در وصیت هایش با من عهد بست عبارت بود از
سفارش و ترغیب به نماز و زکوه و محبت به غلامان و من وصیت آن گرامی را پایان عهد
نامه ام با تو قرار میدهم «هیچ جنبش و قدرتی نیست مگر به کمک پروردگار با مرتبه و
بزرگ».

او در تعریف مالک اشتر فرمود: «مَالِكٌ وَمَا مَالِكٌ وَاللَّهُ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فَنَدًا وَلَوْ كَانَ
حَجْرًا لَكَانَ صِلْدًا، لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ وَلَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ» (2)



مالک چه مالکی؟ به خدا اگر کوه بود. در سرفرازی کوهی بود یگانه و اگر سنگ بود سنگی سخت و محکم بود که هیچ رونده ای به اوج قله ی او نمی رسید و هیچ پرنده ای بر فراز آن پرواز نمیکرد!

و مسلم بن عقیل نماینده سید الشهداء برای امام حسین علیه السلام به منزله مالک اشتر بود برای علی علیه السلام.

پس از ارسال دوازده هزار نامه از مردم کوفه و دعوت امام حسین علیه السلام آن حضرت در مسجد الحرام بین رکن و مقام دو رکعت نماز خواند و از خدا طلب خیر نمود سپس مسلم بن عقیل پسر عموی خویش را طلبید. و او را به عنوان نماینده خود به سوی

ص: 18

1- نهج البلاغه، نامه ی 53

2- نهج البلاغه، حکمت 443

کوفه فرستاد. حضرت مسلم علیه السلام در حالی که نامه امام را به همراه داشت به سمت کوفه حرکت نمود، مردم کوفه که از نامه امام حسین علیه السلام مطلع شده بودند از آمدن نماینده حضرت یعنی مسلم بن عقیل بسیار خوشحال شدند و او را به خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی بردند و شیعیان مرتب نزد مسلم می آمدند و مسلم نیز نامه امام حسین علیه السلام را در اجتماع شیعیان می خواند و مردم به شدت می گریستند تا آن که هجده هزار نفر از آنها با حضرت مسلم علیه السلام بیعت نمودند.



یزید لعنه الله علیه پس از کسب اطلاع از وضعیت کوفه، نامه ای به عبید الله بن زیاد که والی بصره بود نوشت و او را با حفظ سمتش فرماندار کوفه نیز نمود، و در آن نامه جریان مسلم بن عقیل و حسین علیه السلام را نیز تذکر داده و دستور اکید داد که مسلم را دستگیر نموده و او را به قتل برسان.

مسلم بن عقیل وقتی از ورود ابن زیاد به کوفه مطلع شد برای آنکه از حضور او در کوفه مطلع نشود از خانه مختار خارج شد و به خانه هانی بن عروه پناه آورد. هانی هم به حضرت پناه داد و کوفیان برای دیدن او به خانه هانی می آمدند.

ابن زیاد هانی را دستگیر کرد مسلم وقتی با خبر شد با کسانی که با او بیعت کرده بودند به قصد مبارزه با ابن زیاد از خانه هانی خارج شد. در همان روز اول جنگ عده ای از کوفیان به هم می گفتند چرا ما به این آتش فتنه دامن زنیم آیا بهتر نیست که در خانه های خود باشیم و مسلم و ابن زیاد را به حال خود رها کنیم!

ص: 19

در این هنگام مسلم بن عقیل به مسجد رفت در حالی که فقط ده نفر همراه او بودند و پس از آن که مسلم نماز مغرب را خواند آن ده نفر نیز رفته بودند.

مسلم تنها و غریب از مسجد بیرون آمد و در کوچه های کوفه حیران و سرگردان می گشت تا این که نزدیک در خانه زنی که نامش «طوعه» بود رسید از او آب خواست طوعه نیز برای او آبی آورد تا بیاشامد مسلم بعد از نوشیدن آب از آن زن تقاضا نمود که مرا در خانه خود پناه ده!



طوعه نیز قبول کرده و مسلم را در خانه خویش پناه داد، پسر طوعه که از بودن مسلم در خانه شان آگاه شد نزد ابن زیاد رفته و گزارش داد.

ابن زیاد محمد بن اشعث را احضار نمود و او را به همراه تعدادی سرباز و یک مأمور برای دستگیری حضرت مسلم علیه السلام گسیل داشت. آنها هنگامی که نزدیک خانه طوعه رسیدند، صدای سم اسبشان را مسلم شنیده زره و لباس رزمی خویش را پوشیده، بر اسب سوار شد و برای جنگ با فرستادگان ابن زیاد مهیا گشت. مسلم علیه السلام پس از نبرد چشمگیری عده ای از سربازان عبید الله را کشت، در این حال بود که محمد بن اشعث فریاد برآورد: ای مسلم تو خود را تسلیم کن زیرا تو در امانی! مسلم گفت: اعتمادی در امان حيله گران و نابکاران نیست! مسلم به نبرد خود ادامه داد و در اثر کثرت زخم هایی که بر پیکر مطهرش وارد شده بود، توانش را از دست رفته می دید در این هنگام سربازان

ص: 20

عبید الله بر او حمله آوردند یکی از سربازان نیزه ای را از پشت سر مسلم بر او پرتاب کرد که مسلم بر زمین افتاد و آنها او را اسیر نمودند. وقتی مسلم را وارد مجلس ابن زیاد کردند سلام نکرد یکی از گماشتگان ابن زیاد گفت به امیر سلام کن.

مسلم گفت: خاموش! وای بر تو! او امیر من نیست!

ابن زیاد گفت: ایرادی ندارد چه سلام کنی و چه نکنی سرانجامت مرگ است.

مسلم گفت: کشته شدن فردی مثل من به دست تو امری غریب نیست، زیرا که بوده اند مردمانی پست تر از تو که نیک تر از مرا کشته اند و در ثانی تو در سوء قتل و عمل قبیح



مثله نمودن و خباثت باطن و پستی فطرت گوی سبقت را از همگان ربوده ای و هیچ کس در این کارها به پای تو نمی رسد.

ابن زیاد شروع کرد به دشنام و ناسزاگویی به امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام. مسلم گفت تو و پدرت به ناسزا و دشنام سزاوار ترید! هر چه می خواهی بکن ای دشمن خدا! ابن زیاد بکربن حمران را دستور داد که مسلم را بالای قصر حکومتی ببرد و او را بکشد! مسلم پیوسته مشغول تسییح خداوند و استغفار و نثار درود بر پیامبر بود که بکربن حمران سر او را از تنش جدا کرد. (1)

آیه الله شیخ محمد حسین کمپانی در وصفش سروده است:

ای در منای عشق و وفا اولین ذبیح ***وی در مقام صبر و صفا دومین خلیل

ص: 21

1- . لهوف، ص 80 تا 85 و طبری، ج 4، ص 283

ای یکه تاز رزم و سرافراز بزم عزم ***کز جان و دل معارف حق را شدی کفیل

بستند با تو عهد و شکستند کوفیان ***آوخ ز بی وفایی آن مردم رذیل

بی خانمان به کوفه فتادی غریب وار ***ای منزل رفیع تو مأوای هر نزیل

شداد و عادو نسل خطازاده ی زیاد***داد ستم به داد بر آن عنصر اصیل

هرگز ندیده هیچ مسلمان ز کافری ***ظلمی که دید مسلم از آن کافر محیل



ص: 22

شجاعان بی بدیل:

يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ (1)

در راه خدا جهاد می کنند و از ملامت ملامتگران هراسی ندارند.

نافع بن هلال جملی یکی از نمونه های آیه فوق است او رزمنده ای مبارز و تیراندازی قهار بود در هنگام حمله به دشمنان اهل بیت علیهم السلام در روز عاشورا اولین بیتی را که خواند این بود:

«أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ**دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٌّ»

منم جوانی از یمن که بجلی و دینم براساس دین حسین و علی علیهما السلام است.

طبری و جزری گفتند دوازده تن از اصحاب عمر سعد را بکشت غیر آن ها که خسته کرد پس او را آنقدر زدند که بازوانش شکست و از پای در آمد. وی را اسیر گرفتند.

ص: 23

1- مائده / 54.

شمر بن ذی الجوشن او را گرفت و بیاری همراهان خود او را کشان کشان بردند تا نزدیک عمر سعد. عمر سعد به او گفت ای نافع و ای بر تو تو را چه باعث شد که جان خود چنین کنی نافع گفت خدا میداند که من چه می خواستم و خون بر محاسن او روان بود و می گفت



من دوازده نفر از شما را کشتم غیر از مجروهان و خویشان را بر این جهاد ملامت نمی کنم و از دست سالمی داشتم و مرا دستگیر نمی کردید باز هم به راهم ادامه میدادم.

شمر به عمر سعد گفت او را بکش عمر گفت تو او را آوردی اگر خواهی هم تو او را بکش شمر شمشیر کشید. نافع به شمر گفت اگر مسلمان بودی بر تو بزرگ می آمد که خون ما در گردن تو باشد و به لقای پروردگار پس سپاس خدای را که مرگ ما را به دست نابکاران خلق مقرر فرمود. شمر، نافع را کشت و او به لقاء الله نایل آمد. (1)

نمونه دیگر آیه 54 سوره مائده عابس بن ابی شیب شاکری است: طبری می گوید: روای گفت: عابس بن ابی شیب شاکری به امام حسین علیه السلام عرض کرد به خدا سوگند روی زمین، خویش یا بیگانه نزد من گرامی تر و محبوب تر از تو نیست و اگر می توانستم کشته شدن را از تو دفع کنم به چیزی عزیز و محبوب تر از جان خودم دفع می کردم «السَّلامُ عَلَیکَ یا ابا عبدِالله» خدا را گواه میگیرم که من بر راه تو و پدرت می روم پس عابس با شمشیر از

ص: 24

1- نفس المهموم، ص 143.

نیام بیرون کشیده به جانب دشمنان تاخت و نشان زخمی بر پیشانی داشت.

ازدی می گوید نمیربن و عله برای من حدیث کرد از بنی عبد از شهر همدان که او را ربیع بن تمیم می گفتند و آن روز در کربلا حاضر بود. گفت من عابس را دیده بودم دلاورترین



مردم بود گفتم ای مردم این شیر سیاهست پسر ابی شیب کسی به مبارزه ی او نرود و شیب فریاد می زد «أَلَا رَجُلٌ أَلَا رَجُلٌ» آیا مردی هست.

عمر سعد گفت از هر طرف سنگ ریزانش کنید چون چنین دید زره خود بیفکند و بدون زره حمله کرد به خدا قسم دیدم عمر سعد بیش از دویست مرد را به مقابله با او فرستاده بود و آن ها بروی احاطه کردند و او را کشتند و سر او را در دست چند تن از لشکر عمر سعد دیدم هر یک می گفت من او را کشتم تا اینکه عمر گفت با هم دعوا نکنید که یک نفر او را نکشت و با این سخن نزاع را پایان داد. (1)

خیز و با پای سر اندر پی جانانه شتاب *** خونفشان، شعله کشان سر خوش و مستانه شتاب

به کفی خنجر ایمان، به کفی ساغر نور *** بر لب آوای ظفر، بیدل و دیوانه شتاب

بر فکن دریم خورشید، غبار از رخ جان *** شانه بر شانه ی مردان زن و مردانه شتاب

ص: 25

1- نفس المهموم، ص 145 و 149 و مقتل الحسین مقرر، ص 312

در خمستان بلا جام بقا می بخشد *** همه تن، پاشو و شیدا سر خمخانه شتاب

مسلخ عشق، تجلیگه محبوب دل است *** به تماشای رخ یار، عجولانه شتاب

می گلرنگ شهادت بچش از ساغر عشق *** وانگهی در شرر شمع، چو پروانه شتاب

با شهیدان ز دل خاک به معراج یقین *** مه صفت هاله برافشان و شهیدانه شتاب



سینه ات گر شود آماجگه خنجر خصم ***خنجر از دست منه، بر صف بیگانه شتاب

بارش تیغ کجا همت عشاق کجا ***زیر باران پی منزلگه جانانه شتاب

ص: 26

نمونه ای از توبه واقعی:

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿1﴾

خداست که توبه بندگانش را می پذیرد و از بدیها و گناهان در می گذرد و آنچه انجام می دهید می داند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: «التَّوْبَةُ تُطَهِّرُ الْقُلُوبَ وَ تَغْسِلُ الذُّنُوبَ لَهُ» (2)

توبه دل ها را پاک می کند و گناهان را می شوید.

تسیئه سنگین حربن یزید ریاهی این بود که با هزار سپاه سر راه امام حسین علیه السلام قرار گرفت امام علیه السلام به او فرمود: به یاری ما آمدهای یا به جنگ ما؟!

حر گفت: «یا ابا عبدالله! برای جنگ با شما آمده ام!

امام علیه السلام فرمودند: «لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

سپس میان حر و امام علیه السلام با گفتگویی شد تا این که امام حسین علیه السلام

ص: 27



1- شوری / 25.

2- غررالحکم، 1355.

فرمودند: اگر این نظر شما مخالفت چیزی است که در نامه هایتان نوشته بودید و قاصدانی که فرستاده بودید، پس بگذارید که من به جایی که بودم بازگردم!

حر و سپاهیانش مانع از بازگشت امام حسین علیه السلام شدند. حر گفت: ای پسر رسول خدا! راهی را انتخاب کن و برو که نه به سوی کوفه باشد و نه به سوی مدینه، تا من نیز بتوانم در نزد ابن زیاد عذری و دلیلی بیاورم.

مرحوم محدث قمی می نویسد به محض حضور حر و سپاهیانش امام علیه السلام دستور داد به همه هزار سپاه حر آب دهند و حتی اسبانشان را سیراب کنند. علی بن طعان محاربی گفت آن روز با حر بودم و آخر همه آمدم چون حسین علیه السلام تشنگی من و اسب مرا دید فرمود: شترت را بخوابان و من چنین کردم و فرمود: بنوش و من هر چه می خواستم بنوشم آب بیرون می ریخت حسین علیه السلام فرمود: «اِحْتِ السَّاء» یعنی مشک را بگردان من ندانستم چکنم خود برخاست و مشک را بگردانید و من آب نوشیدم و اسب را سیراب کردم.

هنگام نماز ظهر شد امام علیه السلام حجاج بن مسروق را فرمود اذن بگوید. اذان گفت بعد مؤذن را فرمود اقامه بگو پس به حر فرمود: می خواهی با اصحاب خود نماز گزاری گفت: نه بلکه شما نماز گزار و ما همه به شما اقتدا می کنیم امام علیه السلام نماز جماعت را بر پا کرد.

پس از نماز حر گفت: به من دستور رسیده که مانع حرکت شما

شوم امام حسین علیه السلام فرمود: مادرت به عزای تو بنشیند از ما چه می خواهی حر گفت اگر دیگری از عرب این کلمه را با من گفته بود در مثل این حالت نام مادر او را می بردم هر که باشد و لکن نام مادر شما را نتوان برد مگر به بهترین وجه. امام علیه السلام به اجبار راه کوفه و مدینه را انتخاب نکرد و راه سمت چپ را در پیش گرفت تا این که به سرزمین «عذیب هجانات» رسید و منجر به رفتن به کربلا گردید.

در روز عاشورا وقتی حر بن یزید دید مردم بر کشتن امام علیه السلام مصمم هستند و شنید که امام حسین علیه السلام می گوید: «أَمَّا مِنْ مُغِيثٍ يَغِيثًا لَوْجِهِ أَمَا مِنْ ذَابٍ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» آیا فریادرسی هست که در راه خدا به فریاد ما برسد آیا مدافعی هست که شر این مردم را از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بر طرف کند.

حربه عمر سعد گفت راستی با این شخص کارزار خواهی کرد. عمر گفت والله جنگی کنم افتادن سرها و بریدن دست ها در آن آسان ترین کارها باشد حر به کناری آمد و از مردم فاصله گرفت یکی از اقوامش همراه او بود به نام قره بن قیس به او گفت امروز اسب خود را آب دادی قره گفت والله به خاطرم گذشت که حر می خواهد از جنگ کناره جوید و در کارزار حاضر نگردد. گفتم آب نداده ام اسب مرا گرفت به بهانه آب دادن از آن محل دور شد قسم به خدا که اگر مرا بر کار خود آگاه کرده بود من هم با او رفته بودم و به امام علیه السلام می پیوستم.

حر آهنگ محضر امام حسین علیه السلام را کرد و دست بر سر نهاد و



می گفت: «اللَّهُ -مَّ أَلِيَّ -كُ أَنْ -بُ -تُ فُ -تُ بُ -عُ -كِيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ
بُنْتِ نِ -بُ -يَكِّ»

خدایا سوی تو بازگشتم توبه من بپذیر که هول و ترس در دل دوستان تو و فرزندان رسول
الله صلی الله علیه واله انداختم. حر در محضر امام حسین علیه السلام عرض کرد فدای تو
شوم ای پسر رسول خدا منم که راه بازگشتن بر تو بستم و همراه تو شدم و در اینجای بر تو
سخت گرفتم. اینک پشیمانم و به خدا از کار خویش توبه می کنم آیا شما تأیید می کنید
که خداوند توبه من را می پذیرد امام علیه السلام فرمود آری خدا توبه را بپذیرد فرود آی
عرض کرد اجازه دهید چون من نخست به جنگ تو آمدم پیش از همه نزد تو کشته شوم
شاید روز قیامت دست در دست جد تو زنم.

امام علیه السلام فرمود: خدا بر تو بیخشاید هر اندیشه داری بجای آور. حر پس از آن که با
شدت با لشکر ابن سعد جنگید و دلاوران و شجاعان دشمن را به درک فرستاد. خود به
شهادت رسید، پیکر پاک آن نائب شهید را نزد امام علیه السلام آوردند امام حسین علیه
السلام با دستان مبارک خود، گرد و خاک را از روی چهره ی مطهر حر پاک نموده و
خطاب به او فرمود: «أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكُ أُمُّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.» تو آزاد مردی
همانگونه

که مادرت تو را آزاد نامید، تو حری در دنیا و آخرت. (1)

ص: 30



آئینه ای تمام قد از رسول الله صلی الله علیه واله :

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (1)

و به تحقیق که تو دارای اخلاق بزرگی هستی.

مردی از امیرالمؤمنین علی علیه السلام درخواست کرد اخلاق پیامبر صلی الله علیه واله را برایش بشمارد فرمود: تو نعمت های دنیا را بشمار تا من نیز اخلاق آن جناب را برایت بشمارم، عرض کرد چگونه ممکن است نعمت های دنیا را احصاء کرد با اینکه خداوند در

قرآن می فرماید: «وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا» (2)

اگر نعمت های الهی را بشمارید نمی توانید به پایان رسانید.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خداوند تمام نعمتهای دنیا را قلیل و کم میداند در این آیه

که می فرماید: «قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ» (3)

بگو متاع دنیا اندک است و درباره اخلاق رسول الله صلی الله علیه واله در این آیه بزرگ شمرده چنانکه فرموده: «إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» تو را خوبی بسیار بزرگ است.

ص: 31

1- قلم / 4.

2- .نحل / 18.

3- نساء / 77.



اینک تو چیزی که قلیل است نمی توانی بشماری، من چگونه چیزی که عظیم و بزرگ است شمارش کنم. (1)

سؤال اینجاست که چه کسی بعد از پیامبر صلی الله علیه واله اول از همه جهات شباهت به آن حضرت داشت؟ بهتر است به قضاوت امام حسین علیه السلام در روز عاشورا نگاه کنیم.

پس از آنکه اصحاب امام علیه السلام به شهادت رسیدند غیر از اهل بیت آن گرامی کسی باقی نماند. اولین کسی که از خاندان امام علیه السلام اجازه جنگ با دشمن را تقاضا کرد حضرت علی اکبر علیه السلام بود.

آن نازنین صورتی زیبا و خلقتی بسیار موزون داشت در آن هنگام که اجازه رزم می خواست امام علیه السلام یک نگاه به چهره او نمود و چشم بزیر انداخت و گریست و سپس اجازه فرمود: علی اکبر علیه السلام عازم میدان شد امام به قامت فرزند و راه رفتن او می نگریست و دست زیر محاسن شریف خود برد و گفت:

«اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهُ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ»

خدایا گواه باش جوانی را به سوی این جمعیت فرستادم که شبیه ترین مردم از نظر خلقت و اخلاق و گفتار به رسول تو است. ما هر وقت مشتاق دیدار پیامبرت می شدیم به چهره ی او نگاه می کردیم.



1- وقایع الایام، ج 3، ص 25

ای کاروان آهسته ران کارام جانم می رود*** آن دل که با خود داشتم با دلستانم می رود
در رفتن جان ازیدن گویند هر نوعی سخن*** من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم می
رود

جان حسین علیه السلام به میدان رفت. رزمی جزم کرد گروهی از خدا بی خبران را به
هلاکت رساند و چندین زخم بر بدنش وارد شد. تشنگی او را آزار می داد از میدان کارزار
به عقب آمد در مقابل پدر ایستاد و عرض کرد پدر تشنگی مرا می کشت و سنگینی آهن
تاب از من گرفته آیا جرعه ای آب پیدا می شود تا بر دفاع از خود قوت یابم.

امام حسین علیه السلام گریست و فرمود: «وَأَعُوْثَاهُ يَا بَنِيَّ» و ای که نمی توانم تو را آب دهم
فرزندم اندکی جنگ کن به زودی جد خویش رسول الله صلی الله علیه واله را زیارت خواهی
کرد و او جامی لبریز از آب به تو خواهد نوشانید که دیگر تشنه نشوی.

حضرت علی اکبر علیه السلام دوباره به میدان رزم رفت و با دشمنان خدا مشغول جنگ شد
که مردی از لشکر کفر ضربتی بر سر او زد. خون سر و صورت آن عزیز را فراگرفت دست
ها را بر گردن اسب انداخت، اسب آن گرامی را به سوی سپاه دشمن برد، آنها هم دسته
جمعی با شمشیر او را قطعه قطعه کردند در اینجا بود که بانک بر آورد:

«يَا أَبَتَاهُ! عَلَيْكَ مِنِّي السَّلَامُ، هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ: عَجَلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا ثُمَّ
شَهَقَ شَهَقَةً مَاتَ، فَجَاءَ



الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ، مَا أَجْزَأَهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكَ حُرْمَةَ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا. قَالَ الرَّاوى: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ! يَا بَنَ أَخَاهُ! وَجَاءَتْ فَأَكْبَتَ عَلَيْهِ، فَجَاءَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ»

پدر جان! سلام من بر تو باد! اینک این جد من پیامبر است که به تو سلام می رساند و می گوید: حسین جان! برای آمدن نزد ما عجله کن و بشتاب!

سپس فریادی از دل برآورد و جان به جان آفرین تسلیم کرد. امام حسین علیه السلام پس از شنیدن فریاد علی اکبر علیه السلام به میدان آمد، بر بالین حضرت علی اکبر نشست، صورت خود را بر صورت او نهاده و فرمود: پسر! خدا بکشد، کسانی که تو را کشتند. اینها نسبت به خدا و هتک حرمت رسول او، چه گستاخ مردمی هستند. پس از تو خاک بر سر دنیا!

در این حال بود که حضرت زینب علیها السلام دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام از خیمه ها بیرون آمد در حالی که فریاد می زد «ای عزیزم! ای دلبندم! ای پسر برادرم!». این سخنان را پیوسته میگفت تا آن که خود را روی کشته حضرت علی اکبر علیه السلام انداخت. امام حسین علیه السلام جلو آمد، او را از روی جنازه ی حضرت علی اکبر علیه السلام بلند کرده و به سوی خیمه ی زنان برد. و از جوانان بنی هاشم خواست او را کمک کنند تا بدن مطهر علی اکبر را به خیمه ها آورند. (1)

ص: 34



تبعیض نژادی در کربلا نبود:

«يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ» (1)

ای مردم ما شما را از مرد و زن بیافریدیم و جماعت ها و قبیله هایتان کردیم تا همدیگر را بشناسید گرامی ترین شما نزد خدا پرهیز کارترین شماست که خدا دانا و کاردان است.

جابر بن عبدالله انصاری می گوید: رسول خدا در آخرین سفر حج خویش به ما خطاب فرمود که: ای مردم: آگاه باشید که خدای شما یکی است و پدر شما (آدم) نیز یکی است، عرب بر عجم فضیلتی ندارد و نیز عجم بر عرب و سیاه بر سرخ و سرخ بر سیاه امتیازی ندارد مگر به تقوا زیرا که «إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ اتَّقَاكُمْ» ملاک برتری و فضیلت نزد خدا تقواست.

سپس فرمود: آیا سخنان مرا متوجه شدید؟! عرض کردند آری

ص: 35

1- حجرات / 13

ای رسول خدا فرمود: حاضرین به غائبین اطلاع دهید. (1)

و در بیانی دیگر فرمود: «إِنَّ النَّاسَ مِنْ عَهْدِ آدَمَ إِلَىٰ يَوْمِنَا هَذَا مِثْلُ أَسْنَانِ الْمُشْطِ لَا فَضْلَ لِلْعَرَبِيِّ عَلَى الْعَجَمِيِّ وَلَا لِلْأَحْمَرِ عَلَى الْأَسْوَدِ إِلَّا بِالتَّقْوَىٰ» (2)



انسان ها از زمان آدم ابوالبشر تا امروز همه همانند دانه های شانه یکسان و مساوی هستند
عرب بر عجم فضیلتی ندارد و همین طور سرخ بر سیاه مگر به تقوا.

بعد از این مقدمه آیا در حادثه عاشورا سفید بر سیاه ترجیح داشت و یا امام حسین علیه السلام
سنت جدش رسول خدا صلی الله علیه و اله را به اجرا در آورد؟

کافی است که به نوع شهادت غلام سیاهش بنگرید پاسخ رادریافت خواهید کرد.

جونى ابن حوى غلام اباذر غفارى بود و از دير زمان دوستدار خاندان عصمت و طهارت و
از آقاي خود آموخته بود که باید تا پایان زندگی به عشق خویش نسبت به اهل بیت علیهم
السلام وفادار بماند.

اگر چه چهره اش سیاه بود ولی دلی نورانی و سپید داشت و همواره کانون قلبش لبریز از
ایمان و صفا بود. روز عاشورا به محضر امام علیه السلام آمد و اجازه رزم با دشمن را
درخواست کرد. امام علیه السلام فرمود: ای جون تو در کنار ما قرار گرفتی تا از زندگی
راحتی بهره مند شوی. اینک تو آزادی می توانی به هر کجا که

ص: 36

1- الترغیب والترهیب، ج 3، ص 612.

2- مستدرک الوسائل، ص 340.

می خواهی بروی!



در این لحظه جون خود را روی پاهای حضرت انداخت و با التماس می گفت: مولای من بله در رفاه و آسایش بودم، حالا که شما را در سختی و فشار می بینم بگذارم و بروم، هرگز چنین نخواهم کرد.

«لُونِي لَأَسْوَدُ فَتَنْقَسَ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ لِيُطِيبَ رِيحِي وَيُشْرِفَ حَسْبِي وَيَبِيضَ لُونِي وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدَ مَعَ دِمَائِكُمْ»

ای پسر فاطمه: پوستم سیاه است و راه بهشت را بر من باز نمایند تا رنگم سپید گردد و خوشبو و شرافتمند شوم. نه به خدا قسم از شما جدا نخواهم شد تا خون خود را همراه خونهای پاک شما بریزم.

پافشاری جون سبب شد تا امام علیه السلام به او اجازه دهد.

جون همین که اجازه گرفت با شتاب به میدان رفت و جنگ بر شوری کرد تا اینکه ضربتی بر گردن او وارد شد و بر زمین افتاد. در این لحظه آخر، نگاهی به خیام حرم کرد و انتظار مولایش را داشت که در این لحظه آخرین او را دریابد.

آری حسین علیه السلام هیچ تفاوتی بین غلام سیاه با سایر شهداء نگذاشت بر کنار او نشست و در حقیقت دعا کرد:

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَأَحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ

خداوندا روی او را سپید کن و بوی او را معطر فرما و با نیکان



محشورش نما و میان او و پیامبر و آتش آشنایی و الفت برقرار ساز.

از امام محمد باقر علیه السلام روایت است که چند روز پس از شهادت شهداء عده ای برای دفن پیکر پاک آنها آمدند و بدن جون را بعد از ده روز به خاک سپردند و مشاهده کردند که از بدن وی بوی عطر فوق العاده ای به مشام می رسد. (1)

ص: 38

1- بحار، ج 45، ص 22 و لهوف، ص 45.

جلو افتادگان عقب مانده و عقب ماندگان جلو افتاده:

«وَقَالُوا كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (1)

و گفتند: اگر می شنیدیم و تعقل می کردیم از اصحاب دوزخ نبودیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمود: «مَنْ عَقَلَ تَيَقَّظَ مِنْ غَفْلَتِهِ، وَ تَاهَبَ لِرِحْلَتِهِ، وَ عَمَّرَ دَارَ إِقَامَتِهِ» (2)

هر که عقل خود را به کار بندد از خواب غفلت خود بیدار شود و خویشتن را برای سفرش آماده کند و خانه جاوید خود را آباد سازد.

در جریان سفر حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام به کربلا. امام علیه السلام در بین راه در دهکده ی (قصر بنی مقاتل) با ضحاک بن عبدالله مشرقی و پسر عمویش عمر و بن قیس مشرقی ملاقات نمود و آنان را به یاری طلبید.



عمرو، عذرخواهی کرد و گفت: من مردی عیالوار و

ص: 39

1- ملک / 10.

2- . غررالاحکم / 8918

سالخورده هستم و اموال مردم نزد من است، من باید بروم. اما ضحاک، دعوت امام علیه السلام را قبول کرد و گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه واله ، من به شرطی با شما همراه می شوم که هر وقت یاری من دیگر بی نتیجه بود و نفعی نداشت. شما بیعت خود را از من بردارید. آن حضرت هم قبول کرد.

ضحاک، با قافله ی اهل بیت علیهم السلام وارد کربلا شد و در صبح روز عاشورا در حمله ی اول شرکت کرد و نماز ظهر را همراه امام حسین علیه السلام به جای آورد.

ضحاک وقتی دید لشکر بنی امیه با اسب های خود در یک هدف گیری، اسب های امام علیه السلام را هدف قرار داده و از پای در می آورند. اسب خودش را در یکی از خیمه ها پنهان کرد و پیاده جنگید.

ضحاک در کنار اصحاب امام حسین علیه السلام دو نفر از دشمن را که پیاده می جنگیدند به قتل رساند و دست فرد دیگری را نیز از تنش قطع کرد و حضرت هم در حق او دعا کردند. با این وجود ضحاک زمانی که دید اکثر اصحاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و جز یکی دو نفر باقی نمانده اند، خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: آیا به خاطر دارید که بین من و شما چه شرطی بود؟ امام حسین علیه السلام فرمودند: آری، من



بیعت خود را گردن تو برداشتم. اما تو چگونه می توانی از بین لشکر عمر سعد فرار کنی؟! ضحاک گفت: من اسب خود را در خیمه ای پنهان کردم و به همین جهت بود که پیاده می جنگیدم.

ص: 40

سپس از حضرت اجازه گرفت و از ادامه ی جنگ و یاری امام حسین علیه السلام منصرف شد و به پشت جنگ برگشت و اسب خود را برداشت و عصر روز عاشورا، خاندان وحی را رها کرد.

او مردی جنگجو بود، سوار بر اسب شده و به قلب لشکر بنی امیه حمله کرده و با نبردی قاطع، لشکر دشمن را شکافت و به سوی شهر و دیار خود فرار کرد و تعقیب کنندگان خود را نیز ناکام گذاشت.

آری ضحاک که تا عصر عاشورا، دوشادوش امام حسین علیه السلام و اصحاب با وفایش جنگید به ناگاه در آخرین لحظات خود را از فیض عظیم و بی نظیر شهادت در کنار حجت خدا محروم ساخت و برای چند روز زندگی بیشتر خود از سعادت ابدی بی نصیب ساخت.

نقطه مقابل ضحاک زهیر بن قین است. این بزرگوار همان کسی است که در مسیر عراق سعی می کرد با امام علیه السلام ملاقات نکند و به آن حضرت نزدیک نشود ولی با آمدن پیک امام علیه السلام منقلب شد و همسرش او را تشویق به قبول دعوت حضرت سید الشهداء علیه السلام نمود و بالاخره به یاران امام علیه السلام ملحق شد.



روز عاشورا در آن هنگام که امام حسین علیه السلام به عمر سعد خطاب می کرد تو مرا می کشی به گمان اینکه پسر زیاد را حاکم ری و گرگان گرداند؟! به خدا قسم که چنین چیزی برای تو نخواهد بود تو آنچه می خواهی بکن پس از من روز خوشی نخواهی داشت نه این عالم و نه در جهان دیگر. ای پسر سعد می بینم سر تو

ص: 41

را بریده اند و در شهر کوفه بر سر نی گذارده بچه ها سنگش می زنند.

عمر بن سعد خشمگین شد و صورت خود را از امام برگرداند و دستور حمله داد. در این لحظه بود که زهیر بن قین با اجازهی امام علیه السلام سوار بر اسب شد و در مقابل کفر ایستاد و آنان را نصیحت کرد ولی آن مردم از خدا بی خبر به او ناسزا گفتند و نصایح او را به مسخره گرفتند.

زهیر فریاد زد: «عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ وَكَدَ فَاطِمَةَ أَحَقُّ بِالْوُدِّ وَالنَّصْرِ»

ای مردم فرزندان فاطمه علیهاالسلام برای دوستی و یاری سزاوارتر از پسر زیاد و یزید هستند. پس اگر او را یاری نمی کنید خود را آلوده به خون وی نسازید در این هنگام شمر تیری به طرف او افکند و گفت اکنون تو و امامت کشته خواهید شد. زهیر گفت: مرا از کشته شدن می ترسانی به خداوند قسم مرگ برای من زیباتر و ارزشمندتر از زندگی با شماست در این هنگام امام وی را دعوت به بازگشت کرد و زهیر بازگشت تا اینکه پس از شهادت حربن یزید ریاحی آمد نزد امام حسین علیه السلام و دست بر شانه آقا گذاشت و از آن گرامی اجازه شرکت در جنگ با سپاه یزید را خواست امام علیه السلام به وی اجازه داد.



زهیر چنان جنگ نمایانی کرد که کسی مانند آن را ندیده بود که بعضی نوشته اند حدود صد و بیست نفر را به هلاکت رساند تا بالاخره او را محاصره کردند و به شهادت رساندند.
«فَوَقَّفَ»

ص: 42

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَا يَبْعُدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرَ وَ لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ»

امام حسین علیه السلام کنار بدن به خون آغشته او حاضر شد و در حقش فرمود: خداوند تو را ای زهیر از رحمتش دور نسازد و کشنده ات را از رحمتش دور سازد.

همسر زهیر که از نزدیکی های کربلا از شوهرش جدا شد به کوفه وارد شد در بیرون شهر خیمه ای بر پا کرد و منتظر نشست تا از وضع کربلا با خبر شود پس از حادثه عاشورا و مطلع شدنش از شهادت زهیر، غلام زهیر را مأمور کرد که با کفنی ارزشمند به کربلا رود و بدن همسرش را کفن کند و به خاک سپارد.

غلام وقتی وارد میدان کارزار کربلا شد و بدن های پاک یاران حسین علیه السلام و مخصوصا بدن نازنین حضرت سیدالشهداء علیه السلام را برهنه و بی کفن دید با خود گفت تو چگونه می خواهی بدن آقای خود را کفن کنی در حالی که بدن مطهر اباعبدالله الحسین علیه السلام برهنه و عریان است. (1)

ص: 43



1- اعیان الشیعه، ج 4، ص 233 و مقتل الحسین للمقرم، ص 306 و منتهی الامال، ج 1 ص 491

طفلی که به دریا افتاد و طفلی که به خون غلطید:

«وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَإِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ، فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ، وَقَالَتْ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّتْ عَيْنٌ لِّي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَىٰ أَنْ يَنْفَعَنَا أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ، وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَكِنْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (1)

و به مادر موسی وحی کردیم که فرزندت را شیر ده. هر وقت درباره اش نگران شدی، او را به دریا افکن و ترس و اندوهی به خود راه مده که ما او را به تو بر می گردانیم و او را از پیامبران قرار

ص: 44

1- قصص 7/ تا 13.

خواهیم داد.

خاندان فرعون، موسی را از آب گرفتند تا دشمن آنان و مایه ی اندوهشان گردد، چرا که فرعون و هامان و سپاهیانسان خطا کار بودند.



همسر فرعون گفت: این نور چشم من و تو است. او را نکشید، شاید برای ما مفید باشد یا اینکه او را به فرزندى قبول کنیم و آنها نمى دانستند.

دل مادر موسى از صبر تهى شد و اگر دلش را محکم نکرده بودیم که با ایمان شود، نزدیک بود راز دلش را آشکار سازد.

به خواهر موسى گفت: به دنبال فرزندم برو. موسى را از دور مشاهده کرد، در حالى که خواهر را نمى شناختند.

ما همه ی زنان شیرده را از قبل بر او تحریم کردیم. خواهر موسى گفت: آیا مایل هستید شما را به خانواده ای راهنمایی کنم که این بچه را کفالت نماید و خیرخواه او باشد؟

بدین طریق، موسى را به مادرش بازگرداندیم تا دیده اش روشن شود و محزون نگردد و بداند که وعده ی الهی حق است، اگرچه بیشتر مردم نمى دانند.

موسى علیه السلام يك طفل شیرخواره ای بود که بنا بر وعده بر حق الهی به مادر بازگردانده شد و با همه مکر و نیرنگ های فرعونیان جان سالم به در برد و از شیر مادر تغذیه کرد.

اما طفل شیرخواره کربلا یعنی حضرت على اصغر کوچک ترین فرزند حسین علیه السلام از آغوش مادر جدا شد تا شاید

ص: 45

سیراب شود. درست همان زمانی که امام علیه السلام شنید على اصغر از تشنگی میگرید.



امام حسین علیه السلام طفل شیرخواره خود را روی دست گرفت و خطاب به دشمن فرمود:
«ان لَم تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الرَّضِيَّ» اگر بر من رحم نمی کنید براین طفل ترحم کنید.

امام علیه السلام در حالی که طفل را در آغوش داشت تا خواست خم شود او را بوسه ای
زند حرمله که لعنت خدا بر او باد تیری به گلوی از گل نازک تر علی اصغر نشانه گرفت.
در واقع قبل از آنکه امام علیه السلام برای بوسیدن فرزند خم شود تیر بر گلوی آن عزیز
بوسه زد.

همه نویسندگان مقاتل نوشته اند که امام علیه السلام طفل شهید را به آغوش مادر داد چرا
که مادر را طاقت دیدار چنین صحنه ای را نبود بلکه نوشته اند امام علیه السلام نزدیک خیمه
آمد پس آن طفل را به زینب داد و گفت او را نگاه دار خود دو دست زیر گلوی او گرفت
و چون پر شد به طرف آسمان پاشید و گفت: «هَوْنٌ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي إِنَّهُ بَعَيْنُ اللَّهِ» چون چشم
خدا می بیند آنچه بر من پیش می آید تحملش آسان است.

در ادامه آمده که امام علیه السلام بدن علی اصغر را به خون گلویش آغشته کرد و با شمشیر
زمین را بکند و نماز بر او گذاشت و طفل رضی را به خاک سپرد. (1)

ص: 46

1- نفس المهموم، ص 186.

هان بیارید ان یکی فرزندمن***وان یکی نوباوه دلبند من

مادرش راگر به پستان نیست شیر***شیر جوشد از دم پیکان تیر



شه گرفت آن طفل را بر روی دست***گرد خجلت بر رخ گردن نشست

با زبان حال میگفت ای خدا***در رخت اوردم این را یک فدا

عید قربان منست اینک منی***من خلیل عهد و اینک یک وفا

ص: 47

انصار بی نظیر:

فَلَمَّا أَحَسَّ عِيسَىٰ مِنْهُمُ الْكُفْرَ قَالَ مَنْ أَنْصَارِي إِلَى اللَّهِ قَالَ الْحَوَارِيُّونَ نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ آمَنَّا بِاللَّهِ
وَ أَشْهَدُ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ» 1 (1)

هنگامی که عیسی کفر آنها را احساس کرد گفت: چه کسانی یاران من در راه خدایند؟

حواریون گفتند: ما یاران خدایم، به پروردگار ایمان آورده ایم. گواه باش که ما تسلیم فرمان اویم.

همین حواریون که مدعی بودند «نَحْنُ أَنْصَارُ اللَّهِ» ما هستیم یاران خدا، وقتی یهودیان قصد جان حضرت مسیح علیه السلام را کردند جز یک نفر از دوازده نفر حاضر نشد به عیسی بن مریم پناهندگی دهد و عیسی را در خانه خود مخفی کند یعنی یازده نفر در هر وقت شورش یهود بر علیه عیسی او را رها کردند تا مبادا آسیبی بینند. جالب اینجاست آن یک نفر هم به پیامبر خود خیانت کرد

ص: 48



1- آل عمران / 52.

در آن هنگام که برای خرید نان و غذا از خانه خارج شد به فکرش رسید اگر یهودیان به خانه او حمله کنند جان خودش نیز به خطر خواهد افتاد پس چه بهتر برود به یهودیان محل اختفاء عیسی علیه السلام را که خانه خودش بود به آنها نشان دهد و همین کار را کرد و خود ابتدا وارد خانه شد ولی خداوند تبارک و تعالی عیسی را به آسمان ها بالا برد و آن صحابی منافق را به شکل عیسی در آورد یهودیان وارد خانه شدند و او را دستگیر کردند هر چه التماس کرد که من عیسی بن مریم نیستم باور نکردند و او را به صلیب کشیدند و هنوز فکر می کنند که عیسی را به دار زدند و قرآن درباره اشتباه آنها می فرماید: «وَقَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ إِنَّ الَّذِينَ اِخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتَّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا، بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا» (1)

و نیز به سبب دروغی که گفتند، ما مسیح پسر مریم را که رسول خدا بود کشتیم در حالی که نه او را کشتند و نه به صلیب کشیدند و به اشتباه افتادند و آنهایی که درباره ی مسیح اختلاف کردند، خودشان در شک بودند، آگاه به آن نبودند و فقط از گمان خود پیروی می کردند و قطعا او رانکشتند. بلکه پروردگار او را به سوی خود بالا برد و خدا مقتدر و حکیم است.

نتیجه آنکه حواریون که خود را انصار الله و یاران صمیمی عیسی علیه السلام می خواندند آخر کار آنگونه عمل کردند.



1- نساء / 157 و 158.

اصحاب رسول الله صلی الله علیه واله به جز حداکثر هفت نفر که بعد از رحلت آن حضرت به قول و قرار خود وفادار ماندند بقیه به سوی غاصبین حقوق اهل بیت علیهم السلام رفتند و پیمان شکستند و عده ای هم سکوت کردند و از حق مسلم امیرالمؤمنین و خلافت بلافصل آن حضرت حمایت نکردند. و قضاوت و سخن شخص امیرالمؤمنین علیه السلام درباره ی عده ای از انصار و یارانش این است «یا اِشْبَاءَ الرَّجَالِ وَلَا رَجَالَ، حُلُومُ الْأَطْفَالِ وَ عُقُولُ رَبَّاتِ الْحِجَالِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرَكُمُ وَ لَمْ أَعْرِفِكُمْ مَعْرِفَةً وَ اللَّهُ جَرَّتْ نَدْمًا وَ أَعْقَبَتْ سَدْمًا، قَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْطًا» (1)

ای مردنمایان نامرد! ای کودک صفتان بی خرد که عقل های شما به عروسان پرده نشین شباهت دارد! چقدر دوست داشتم که شما را هرگز نمی دیدم و هرگز نمی شناختم شناسایی شما سوگند به پروردگار جز پشیمانی حاصلی نداشت و اندوهی غم بار سرانجام آن شد. خدا شما را بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه ام از خشم شما مالا مال است. بعد از امامت مولایمان علی علیه السلام بنگرید که اصحاب امام مجتبی علیه السلام با او چه کردند: امام حسن علیه السلام به حجر بن عدی کندی دستور داد تا فرمانداران و نیز مردم را برای جنگ با معاویه آماده سازد. منادی در کوچه های کوفه، فریاد زد «الصَّلَوه» مردم هم در مسجد جمع شدند امام علیه السلام به منبر رفت و فرمود: معاویه به جنگ شما آمده شما نیز به اردوگاه نخيله

ص: 50



1- نهج البلاغه، خطبه ی 27.

بروید...! همه ساکت ماندند. عدی فرزند حاتم طائی از جا برخاست و گفت ای مردم: من پسر حاتم طائی هستم سبحان الله این سکوت مرگبار چیست که شما را فرا گرفته است؟ چرا به امام و پسر پیغمبر جواب نمی دهید، از غضب خدا بترسید آیا شما از ننگ باک ندارید. آنگاه رو به امام کرد و گفت: گفتار شما را شنیدیم و با جان و دل به فرمانیم.

جمعی آماده شدند. امام علیه السلام از آن جمع سپاهیان را به فرماندهی حکم به شهر انبار فرستاد ولی به محض رسیدن به جبهه حکم با معاویه ساخت و به همین ترتیب فرمانده بعدی عبید الله بن عباس را با 12 هزار نفر به جبهه فرستاد. معاویه با وعده یک میلیون درهم او را فریفت و او هم شبانه با گروهی از دوستان خود به سوی معاویه گریخت. صبح فردا سپاه بی سرپرست ماند. (1)

آری یاران امام علیه السلام از هر سو پراکنده شدند و دیگر به هیچ وجه ادامه ی جنگ به سود شیعیان و حتی اسلام نبود پس حضرت ناگزیر با شرایطی که خود تعیین فرمود قرارداد صلح را قبول کرد. عکس العمل اصحاب حضرت شرم آور است. امام در حال سخنرانی بود نادانی از جا برخاست و گفت: «كَفَرََ وَاللَّهِ الرَّجُلُ» سوگند به خدا این مرد کافر شده.

امام علیه السلام در سجاده خود مشغول به نماز بود همین اطرافیان بی ادب سجاده از زیر پای حضرت کشیدند و امام به قامت روی زمین افتاد. (2)

ص: 51



اینک مقایسه کنید انصار و یاران حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با اصحاب عیسی بن مریم و رسول خدا و امام علی و امام حسین علیهم السلام:

امام سجاد علیه السلام می فرمود: در شب عاشورا با اینکه من مریض بودم نزدیک پدرم حسین علیه السلام رفتم تا گفتار او را با اصحابش بشنوم که شنیدم با یاران خود چنین می گفت: خدا را به نیکوترین وجهی سپاسگزارم و در عافیت و گرفتاری او را ستایش می کنم. خدایا تو را سپاس میگذارم که ما را به پیامبری سرفراز کردی و قرآن را به ما آموختی و ما را در دین و احکام آن فقیه و دانا ساختی و برای ما گوشها و دیده ها و دل ها قرار دادی، و ما را از آلودگی شرک بر کنار داشتی پس ما را شکرگزار نعمت هایت قرار بده.

«أَمَّا بَعْدُ فَأَنْتَ لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْ فِي وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَلَا أَهْلِيئاً أَبَرُّ وَلَا أَوْصَلُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمْ اللَّهُ عَنِّي خَيْرًا»

به راستی که من اصحابی با وفاتر و بهتر از اصحاب خود و خویشانی نکو کارتر و مهربان تر از خویشان خود نمی شناسم، خداوند همه شما را جزای خیر عنایت فرماید.

گمان می کنم که روز نبرد ما با این سپاه رسیده، من همه را اجازه رفتن دادم و آزاد گذاشتم، همگی بدون هیچ منع و مزاحمتی راه خود را در پیش گیرند و از این تاریکی شب استفاده کنید (شیخ مفید علیه الرحمه پس از نقل بیانات امام حسین علیه السلام



چیزی نوشته که در این موقع کسی از اصحاب رفته باشد. رفتنی ها پس از شنیدن خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی و قیس بن مسهر و عبدالله بن یقطر در همان بین راه متفرق شده بودند و دست غیب بر سینه نامحرمان و نامردان زده بود و از حریم قدس اباعبدالله الحسین علیه السلام دور شده بودند)

گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما *** سر گیرد و برون رود از کربلای ما

آری همین که سخنان امام علیه السلام تمام شد اصحاب و جوانان بنی هاشم هم صدا گفتند: «لَمْ نَفْعَلْ ذَلِكَ لِنَبِيِّ بَعْدِكَ لَا أَرَانَا اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا» نخواهیم رفت چرا برویم برای اینکه بعد از تو زنده بمانیم. خدا چنان روزی را پیش نیاورد که تو کشته شوی و ما زنده باشیم.

مسلم بن عوسجه برخاست و گفت ما اگر دست از یاری تو برداریم و تو را تنها بگذاریم عذر ما نزد خدا چه خواهد بود؟ به خدا سوگند نمی روم و از تو جدا نمی شوم تانیزه ی در سینه دشمنانت بکوبم و تا بتوانم شمشیر خود را از خونشان سیراب کنم و آنگاه که هیچ سلاحی در دست من نباشد سنگ بارانشان کنم.

به خدا قسم اگر بدانم که من کشته شوم و سپس زنده می شوم و آنگاه مرا به آتش می سوزانند و سپس زنده می شوم و در آخر خاکستر مرا به یاد می دهند و هفتاد مرتبه به این صورت می میرم و زنده می شوم از تو جدا نخواهم شد تا در راه تو جان دهم و چرا این کار را نکنم با آنکه یک بار کشته می شوم و سپس از آن برای

ص: 53

همیشه سرفراز و سعادت مند و سر بلند خواهم بود.



همین که سخنان مسلم بن عوسجه به پایان رسید زهیر بن قین بجلی برخاست (یعنی همان مردی که روزی مخالف اباعبدالله علیه السلام بود و در بین راه عراق از امام دوری میگزید و نمی خواست که اصلاً با امام علیه السلام ملاقات کند ولی دعوت آن گرامی را پذیرفت و عاقبت بخیر شد) و گفت: به خدا قسم دوست دارم که کشته شوم و سپس زنده شوم و بار دیگر کشته شوم تا هزار بار و این وسیله ای باشد که خدا تو را و جوانان اهل بیت تو را حفظ کند و شما زنده باشید.

دیگر اصحاب هم در این حدود سخنانی ایراد کردند و امام درباره ی آنها دعای خیر کرد و به خیمه خود بازگشت. [\(1\)](#)

ص: 54

1- ارشاد مفید، ص 214.

عارفانه ترین شب تاریخ:

«أَمَّنْ هُوَ قَانَتْ أَنْاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْأَخْرَهَ وَيَرْجُو رَحْمَهَ رَبِّهِ» [\(1\)](#)

آیا آن کسی که در دل شب به خاک می افتد و در حال سجده و قیام است و از آخرت می ترسد و امید به رحمت پروردگارش دارد، مانند غیر اوست؟!

امام حسین علیه السلام در شب عاشورا همه شب را به نماز و استغفار و دعا و تضرع بایستاد و اصحاب نیز بیدار بودند نماز می گذاشتند و دعا و استغفار می کردند و شب تا صبح مانند زنبور عسل در زمزمه بودند و در رکوع و سجود بودند.



امام مهدی ارواح العالمین له الفداء دربارہ ی جد بزرگوارش حضرت حسین علیہ السلام می فرمود: «كَانَ لِلْقُرْآنِ سَنَدًا وَ لِلأُمَّةِ عَضُدًا وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهَدًا حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَ المِيثَاقِ نَاكِبًا عَنِ سُبُلِ الفُسَاقِ بَاذِلًا لِلْمَجْهُودِ طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ زَاهِدًا فِي

ص: 55

1- زمرة 9.

الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا نَاطِرًا إِلَيْهَا بَعِينَ المُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا»

حسین علیہ السلام سند قرآن و بازوی امت و تلاشگر در طاعت و بندگی خدا بود. او حافظ عهد و پیماناش و سد کننده راه فاسقان و کسی بود که خون قلبش را در راه خدا داد.

حسین علیہ السلام علت رکوع و سجود طولانی به جامی آورد و در دنیا چنان زهدی داشت چون کسی که از دنیا در حال کوچ کردن است و به دنیا با چشم ترس و نگرانی می نگریست.

ابی مخنف از عبدالله بن عاصم از ضحاک بن عبدالله مشرقی روایت کرده که گفت چون شب عاشورا شد امام حسین علیہ السلام و اصحابش همه شب بایستادند به نماز و استغفار و دعا و تضرع و گفت سوارانی که شبانه پاس می دادند بر ما بگذشتند و حسین علیہ السلام قرآن تلاوت می کرد «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ، مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُطَلِّعَكُمُ عَلَى الْغَيْبِ» (1)



آنان که کافر شدند، گمان نکنند که مهلت دادن و ادامه ی و زندگی برای آنها سودمند است، بلکه مهلت می دهیم تا به گناه خود بیفزایند و برای آنها عذابی خوارکننده خواهد بود.

خداوند اهل ایمان را به این حالی که شما هستید نمی گذارد تا ناپاک را از پاک جدا سازد. پروردگار شما را از غیب با خبر نمی کند.

ص: 56

1- آل عمران / 178 و 179

از امام سجاده علیه السلام سؤال شد که چرا پدر شما فرزندان کمی دارد؟

امام سجاده علیه السلام فرمود: «الْعَجَبُ كَيْفَ وُلِدْتُ لَهُ، كَانِ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ فَمَتَى كَانِ يَتَفَرَّغُ لِلنِّسَاءِ؟»

همین تعداد فرزند نیز از پدر من بعید است، زیرا پدرم در هر شبانه روز، هزار رکعت نماز می خواند و دیگر فرصتی برای همنشینی با زنان نداشت.

از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام نقل شده که گفت: عمه ام زینب شب عاشورا یکسره در محراب عبادتش مشغول عبادت و استغاثه بر پروردگار بود و ما هیچ کدام آن شب را نیارامیدیم و همگی بیدار بودیم. (1)

امام محمد تقی علیه السلام از پدرانش علیهم السلام روایت کرده است که علی بن الحسین علیهما السلام فرمود چون کار بر امام حسین علیه السلام سخت شد حال اصحاب را دیدند بر



خلاف ایشان است هر چه کار دشوارتر می شود رنگ آنان برگشته و پریده و دل هایشان لرزان و ترسان است اما امام علیه السلام و بعضی از خواص یاران وی رنگشان برافروخته و بدنشان آرام و قلبشان مطمئن تر گردد پس با یکدیگر می گفتند نمیبینی چگونه در حسین علیه السلام مرگ می خندد از مرگ هراسی ندارد.

امام حسین علیه السلام خطاب به آن هایی ترسیده بودند فرمود: صِيراً بِنِي الْكِرَامِ فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ

ص: 57

1- نفس المهموم، ص 115 و لهوف، ص 135

إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَنْتَقِلَ مِنْ سِجْنِ إِلَى قَصْرِ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ

شکیبایی کنید ای بزرگ زادگان که مرگ نیست مگر پلی که شما را از رنج و سختی به باغ های گشاده فراخ و نعیم جاودانی می برد پس کیست از شما که نخواهد از زندان به آزادی و قصر برسد و مرگ برای دشمنان شما چنان است که کسی از کاخی به زندان و عذاب رود و من از پدرم شنیدم از رسول خداصلی الله علیه واله روایت کرد: «الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاهٍ إِلَى جَنَانِهِمْ وَجِسْرٌ هُوَ لَاهٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ»

دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ پل عبور مؤمن به بهشت و پل عبور کافران به دوزخشان می باشد. (1)

1- نفس المهموم، ص 130.

اسم رمز «کهیعص»

اسم رمز «کهیعص» (1)

در کتاب اکمال از حضرت بقیه الله امام عصر (عجل الله تعالی فرجه) روایت می کند که از آن حضرت درباره ی تأویل این کلام خدا «کهیعص» سؤال شد فرمود: این حروف از اخبار غیبی است خداوند بنده خویش زکریا را بر آن ها مطلع ساخت و بعد برای حضرت محمد صلی الله علیه واله بیان کرد. داستان از این قرار بود که زکریا از خدا تقاضا کرد تا اسماء پنجگانه را به او بیاموزد. پروردگار جبرئیل را فرستاد و او را از آن اسماء با خبر ساخت جبرئیل هنگامی که نام های محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را متذکر شد هم و غم از دل زکریا بیرون رفت ولی وقتی نام حسین بن علی علیه السلام را منحصرأ شنید غم و اندوه او را فرا گرفت و در یکی از روزها گفت: پروردگارا این چه سری است که نام آن چهار نفر باعث تسلی دل پر غم من شد اما همین که نام حسین علیه السلام برده شد بی اختیار اشکم جاری گشت و آه و ناله ام از

ص: 59

1- 1. مریم / 1.

سینه برخاست؟



خداوند زکریا را از داستان امام حسین علیه السلام مطلع نمود و فرمود: «کهیصص» فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَا وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعُتْرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ الْعَيْنُ عَطْشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ» (1)

منظور از «کهیصص» کاف اسم کربلا،ها هلاکت و (شهادت عترت) پیامبر یا اشاره به یزید لعنه الله علیه ظالم بر حسین علیه السلام است و عین اشاره به عطش امام حسین علیه السلام و صاد اشاره به صبر و پایداری اوست.

کربلا سرزمینی است که برای اکثر انبیاء و اولیاء نام آشنا بود و هر کدام به نحوی قبل از حادثه عاشورا از آنجا عبورشان افتاده و بر مظلومیت حسین علیه السلام اشک ریخته اند.

هنگامی که آدم علیه السلام به زمین فرو آمد در زمین گردش می کرد تا گذارش به کربلا افتاد ناگاه احساس کرد بدون جهت غم بر دلش نشست و سینه اش تنگ شد در همان مکانی که حضرت سیدالشهداء علیه السلام را کشتند پایش به سنگی اصابت کرد و خون جاری شد. سر به آسمان بلند کرد و گفت: «الْهِيَ هَلْ حَدَّثَ مِنِّي ذَنْبٌ آخَرَ فَعَاقَبْتَنِي بِهِ؟» آیا باز از من لغزشی سر زده که مرا بدان عذاب میکنی، من دور زمین گردش کردم چیزی که اینجا دیدم در هیچ مکانی مشاهده نکردم!؟

به او وحی شد که ای آدم تو گناهی مرتکب نشده ای ولی

ص: 60



فرزندت حسین علیه السلام را در این سرزمین مظلومانه می کشند بنابراین خون تو با خون او قرین قرار می گیرد. در بارهی نوح پیامبر علیه السلام آمده وقتی که سوار بر کشتی شد تقریباً دور دنیا گشت ولی همین که به کربلا رسید گرفتار گرداب و طوفان شد. نوح نگران غرق شدن بود که گفت: «الهِی طَفْتُ جَمِیعَ الدُّنْیَا وَ مَا أَصَابَنِی فَرْعٌ مِثْلُ مَا أَصَابَنِی فِی هَذِهِ الْأَرْضِ؟» پروردگارا تمام دنیا را سیر کردم مشکلی به این سختی که در این سرزمین برایم پیش آمد مشاهده نکردم؟ جبرئیل به نزد او آمد و گفت: «هَذَا الْمَوْضِعُ یَقْتُلُ الْحُسَیْنَ سِبْطُ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ الْأَنْبِیَاءِ وَ ابْنُ خَاتَمِ الْأَوْصِیَاءِ» همانجایی است که حضرت حسین نوه ی حضرت محمد خاتم پیامبران و فرزند خاتم اوصیاء را می کشند. (1)

امیرالمؤمنین علیه السلام در جنگ صفین یک شب در این سرزمین بیتوته کرد و به برخی از حوادث آینده آن اشاره فرمود و خلاصه معلوم گشت که این زمین در انتظار یک حادثه بزرگ بسر می برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: دوستان پیغمبر و دوستان سبط پیغمبر در این زمین شهید شدند کربلا جای خوابیدن شتران ایشان و بر زمین افتادن عاشقان و شهداء است آنها که پیش از شهداء کربلا بودند برتری نداشتند برایشان و آنهایی که بعد از ایشان آیند در فصل به آنها نرسند.

دعبل خزاعی شاعر معروف در محضر امام رضا علیه السلام اشعاری را

ص: 61



در رثای حضرت حسین علیه السلام خواند که از جمله این بیت بود:

نُفُوسٌ لَدَى النَّهْرَيْنِ مِنْ أَرْضِ كَرْبَلَا

مُعَرَّ فِيهَا بِشَطِّ فُرَاتٍ

برای کربلا نام های متعددی نقل شده مثل نینوا، نوامیس و طف که این آخری به زمین های مشرف به دریا و لب رودخانه اطلاق می شود و اراضی کربلا به علت وجود چند چشمه به نام های «صیدو» و «رهیمه» و «عین الجمل» و به جهت مشرف بودن به نهر علقم، طف نامیده شده است. (1)

حضرت زهرا علیها السلام در هنگام وداع با امیرالمؤمنین به این سرزمین اشاره کرد و فرمود: «وَأَبْكَ لِلْيَتَامَى وَلَا تَنْسَ قَتِيلَ الْعَدَى بِطَفِّ الْعِزَاقِ» علی جان گریه کن برای بچه های یتیم من و به ویژه کشته طف و کربلا را در عراق فراموش نکن!

امام حسین به محض ورود به این سرزمین فرمود: «مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَقِيلَ: كَرْبَلَا. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ» اسم این مکان چیست؟ عرض شد: کربلا، فرمود: خداوندا به تو پناه می برم از غم و اندوه و بلایای این سرزمین.

سپس فرمود: این مکان جای اندوه و رنج است همین جا فرود آید بارهای ما اینجا بر زمین گذاشته شود و خون ما اینجا ریخته گردد و قبور ما اینجا باشد جد من رسول خدا صلی الله علیه واله با من چنین حدیث کرد پس همه فرود آمدند. (2)



1- مدینه الحسین عالیہ السلام، ص 15.

2- نفس المهموم، ص 104.

قابل توجه دوستداران و ارادتمندان به حضرت حسین علیه السلام

فَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَيْرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» (1)

پس نماز را بر پا دارید و زکات را بپردازید و خدا و رسول او را اطاعت کنید که خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است.

در زیارت وارث خطاب به حضرت سیدالشهداء علیه السلام عرض می کنیم: أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَآمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ حَتَّى آتَاكَ الْيَقِينَ» (2)

شهادت می دهیم که تو نماز را بر پاداشتی و زکات را پرداخت نمودی و امر به معروف و نهی از منکر کردی و خدا و رسولش را اطاعت نمودی تا عمرت بسر آمد و به شهادت رسیدی. دوستداران و ارادتمندان به حضرت حسین علیه السلام در هر پایه و مقام و سنی که هستند اعم از مرد یا زن باید از اهداف امام حسین علیه السلام

ص: 63

1- مجادله / 13

2- مفاتیح الجنان محدث قمی.



دور نشوند و محافل خود را با احساسات و بی عملی و انجام ندادن تکالیف واجب تمام نکنند. به عنوان مثال باید به نماز الویت دهند نماز را چون مولایشان حسین علیه السلام به موقع بخوانند.

ابو ثمامه ی صائدی ظهر عاشورا به امام حسین علیه السلام عرض کرد جانم فدای تو باد وقت ظهر نزدیک است من دوست دارم قبل از شهادت آخرین نماز را با شما بخوانم.

امام حسین علیه السلام فرمود: نماز را بیاد آوردی خدای تو را از نماز گزاران محسوب گرداند آری اینک اول وقت نماز است آنگاه فرمود از این مردم بخواهید دست از ما بردارند تا نماز گذاریم! حصین بن تمیم از لشکر عمر سعد گفت نماز شما قبول نمی شود. حبیب بن مظاهر گفت ای حمار گمان بری که نماز آل رسول الله صلی الله علیه واله مقبول نیست و نماز تو مقبول است امام حسین علیه السلام به زهیر بن قین و سعید بن عبدالله حنفی دستور داد مقابلش بایستند، تا آن حضرت بتواند با بقیه اصحاب نماز را به جای آورد.

در هنگامه نماز تیری به سمت امام حسین علیه السلام پرتاب شد سعید بن عبدالله خود را سپر حضرت نمود و آن را به جان خرید و به همین صورت تیرهایی را که از سوی دشمن پرتاب می شدند میگرفت تا آن که رمقی برایش نماند بر زمین افتاد و می گفت: بار خدایا این قوم را لعنت کن، همان گونه که قوم عاد و ثمود را لعنت نمودی! بارالها سلام مرا به پیامبرت برسان و به آن حضرت بگو که در راه یاری جگرگوشه اش حسین علیه السلام چه زخم هایی بر من



وارد شد، زیرا من در راه یاری خاندان پیامبر صلی الله علیه واله هدفی جز تحصیل رضا و خشنودی تو نداشتم. سعید بن عبد الله، پس از گفتن این کلام در حالی که سیزده پیکان تیر و زخم های فراوان نیزه و شمشیر در بدنش دیده می شد به شهادت رسید. (1)

آری امام حسین علیه السلام در برابر باران تیر و نیزه نماز را بر پا داشت تا به ما بفهماند که نماز در صدر همه عبادت ها و مجاهدت هاست.

ص: 65

1- لهوف، ص 153 و نفس المهموم، ص 141

نمونه ای از مادران فداکار صحنه کربلا:

«وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ»
(1)

دل مادر موسی از صبر تهی شد و اگر دلش را محکم نکرده بودیم که با ایمان شود، نزدیک بود راز دلش را آشکار سازد.

خداوند تبارک و تعالی دل مادران دیگری را در صحنه ی کربلا محکم کرد که نامشان در تاریخ ثبت شد و به عنوان مادران فداکار معروف گردیدند. یکی از آنان، مادر وهب بن جناح کلبی بود.



وهب، همسر و مادر خویش را نیز همراه خود به کربلا آورده بود، پس از آن که مقداری جنگید، نزد مادر و همسرش آمده و خطاب به مادر گفت: «مادر جان! آیا از من راضی شدی؟ فَقَالَتِ الْأُمُّ: مَا رَضِيْتُ حَتَّى بَيْنَ بَدَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

مادر پاسخ داد: از تو راضی نخواهم شد، تا آن که جان خویش

ص: 66

1- قصص / 10.

را در راه حسین علی فدا نمایی.

ولی همسر و هب گفت: و هب! تو را به خدا قسم می دهم که مرا به مصیبت فراق مبتلا مساز!

مادر و هب گفت: پسر من به حرف همسرت گوش مده و به میدان نبرد برو و در رکاب پسر دختر پیامبر جهاد کن تا در روز قیامت جدش شفیع تو گردد. و هب باز گشت و به حدی جنگید که دستانش از پیکر جدا شد، در این حال، همسرش عمود خیمه را برداشته، به سوی او رفته و می گفت: «فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَاتِلِ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ» پدر و مادرم فدایت شوند؟ در راه یاری و دفاع از حریم پاکان و حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله جنگ نما. و هب، نزد همسرش آمده و او را به سوی خیمه ی زنان برد. زن و هب دامن او را گرفته و می گفت «من هرگز باز نمی گردم تا همراه تو کشته شوم»



امام حسین علیه السلام با دیدن این صحنه فرمودند: «خداوند در عوض یاری و حمایتی که از اهل بیت من می کنید، به شما جزای خیر دهد، ای زن! خدا تو را بیامرزد، پیش زنان حرم برو!»

زن با شنیدن فرمان امام علیه السلام به خیمه ها بازگشت و وهب به جنگ ادامه داد تا آن که به درجه رفیع شهادت رسید. (1)

دیگری مادری بود که خود لباس رزم بر قامت فرزند پوشانید و تشویق به یاری حسین علیه السلام عمل نمود. پدر این نوجوان قبل از ظهر عاشورا به حمایت از مولایش شهید شد. مادرش لباس رزم بر تنش

ص: 67

1- لهوف، ص 147 و نفس المهموم، ص 133

کرد و گفت من به تو امر می کنم که به یاری پسر پیامبر صلی الله علیه واله روی و با این ناکسان جنگ کنی.

همین که وارد میدان شد امام علیه السلام فرمود: این جوان پدرش شهید شده او را بر گردانید و شاید مادرش راضی نباشد. جوان عرض کرد من و پدر و مادرم فدای تو باد. اتفاقاً مادرم لباس رزم بر تنم کرده و او فرمان باریت را داده است. آنگاه امام علیه السلام اجازه جنگ به او داد.

نوجوان به میدان آمد و این شعر را سرود که جزو اشعار جاوید کربلاست.



أَمِيرِي حُسَيْنٌ وَنِعَمَ الْأَمِيرِ**سُرُورٌ فُوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ

سرور و مولای من حسین است و چه خوب سروری است، همان کسی که میوه ی دل پیامبر بشیر و نذیر است.

کارزار کرد تا به شهادت رسید. سپاه دشمن سر او را از تن جدا کردند و به طرف سپاه حسین علیه السلام پرتاب نمودند. مادر این نوجوان شهید سر را گرفت و به سینه چسبانید و گفت: درود بر تو ای پسرک من، ای شادمانی دل من و ای روشنی چشم من. آنگاه با تمام غضب و خشم سر را به سوی مردی از سپاه دشمن پرتاب نمود و به او حمله کرد و او را کشت آنگاه عمود خیمه را کند و به میدان رفت بر سر دو نفر از دشمنان محکم کوبید که هلاک شدند. در اینجا امام علیه السلام فرمان داد که او را از میدان برگردانید و او برگشت و امام علیه السلام در حق او دعا کردند. [\(1\)](#)

ص: 68

1- منتهی الآمال، ج 1، ص 448

مدرس ایتار:

«وَيُؤْتِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» [\(1\)](#)

و آنان را بر خویش بر می گزینند هر چند خود نیازمند باشند و آنان که از بخل خویش در امانند رستگارانند.

امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «مَنْ آثَرَ عَلَىٰ نَفْسِهِ بِالْغَى فِي الْمَرْوَةِ» [\(2\)](#)



هر که ایثار کند، در مردانگی و جوانمردی چیزی فرو نگذاشته است.

حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام نیز تربیت شده در خانه امیرالمؤمنین علیه السلام است او کلام پدر در گوش جاننش جای گرفته بود و به همین علت ایثارش در روز عاشورا زبانزد خاص و عام گردید.

ابوالفضل علیه السلام در روز عاشورا از امام حسین علیه السلام درخواست

ص: 69

1- حشر 9/

2- غررالحکم، 08225

جنگ با دشمنان را نمود امام علیه السلام سخت بگریست و فرمود: ای برادر تو علمدار منی و اگر بروی لشکر من پراکنده شود. عباس علیه السلام عرض کرد سینه ام تنگ شده و از زندگی بیزار شدم و می خواهم از این منافقین خوانخواهی کنم حسین علیه السلام فرمود: پس برای این کودک اندکی آب بیاور. ابوالفضل علیه السلام بر اسب خویش نشست و نیزه و مشک برداشت و آهنگ فرات کرد. چهار هزار نفر اطراف او را گرفتند. تیر انداختند عباس آنها را متفرق ساخت و هشتاد نفر از دشمن را بکشت تا وارد نهر آب شد همین که خواست کفی از آب بنوشد «فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ» یاد لب های تشنه حسین علیه السلام و اهل بیت او افتاد.

آب را به ریخت و مشک پر کرد و بر دوش راست گذاشت و به جانب خیمه ها عزیمت کرد. راه را بر او بستند. عباس با آنها کارزار کرد تا نوفل بن ارق تیغی بر دست راست او



زد و آن را ببرید پس مشک به دوش چپ گرفت و نوفل ضربتی زد که دست چپ آن حضرت نیز از میچ جداگشت پس مشکی به دندان گرفت و تیری بیامد و بر مشک رسید و آب آن را ریخت و تیری دیگر آمد و به سینه آن حضرت رسید و بدون دست از بالای اسب افتاد در این لحظه فریاد بر آورد «یا آخاهُ ادرکِ اَحاكُ العباس» ای برادر! برادرت عباس را دریاب. امام حسین علیه السلام در کنار بدن برادر فرمود: «الآن اُنکسرَ ظهري وَ قَلَّتْ حيلتي» اکنون پشت من شکست و چاره ی من کم شد. [\(1\)](#)

ص: 70

1- نفس المهموم، ص 182.

شاعر درباره ی ایثار ابوالفضل علیه السلام می گوید:

وَمَنْ وَاَسَاهُ لَأُيْتِيَهُ شَيْءٌ وَ جَادَلَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ [\(1\)](#)

او که با برادرش حسین علیه السلام در نوشیدن آب مواسات و برابری کرد، او تشنه لب کنار فرات بود، اما چون حسین نیز تشنه لب بود، آبی نیاشامید.

ص: 71

1- 1. لهوف، ص 162.

پیر غلامان عاشورا



قالَ أَبَشْرٌ تُمُونِي عَلَى أَنْ مَسَّنِيَ الْكِبْرُ فِيمَ تُبَشِّرُونَ، قالُوا بَشْرناكَ بِالْحَقِّ فَلَا تُكُنْ مِنَ الْقَانِطِينَ

(1)

ابراهیم علیه السلام گفت: آیا چنین مژده ای را به من می دهید، در حالی که من به سن پیری رسیده ام! راستی به چیز مژده ام می دهید؟!

گفتند: تو را به حق مژده می دهیم، بنابراین هرگز از لطف خداوند نومید مباش. پیر غلامی به پیر غلام دیگری مژده بهشت داد آن روزهایی که کاروان حسین بن علی علیه السلام عازم کربلا بود و هر دو که سن بالایی داشتند در رکاب سید الشهداء علیه السلام به شهادت رسیدند. کلید حرکت و مژده دادن حبیب بن مظاهر الاسدی به مسلم بن عوسجه از آنجا آغاز شد که مسلم بن عوسجه برای خرید رنگ جهت آرایش محاسنش در شهر کوفه به مغازه عطاری رفته بود. حبیب رفیق دیرینه مسلم بود گفت رنگ برای محاسنت تهیه نکن بیا به اتفاق و مخفیانه به کاروان حسین بن

ص: 72

1- حشر / 54 و 55.

علی علیه السلام ملحق شویم محاسنت را با خون سرت رنگین کن که تا ابد بماند.
مسلم بن عوسجه پذیرفت و به سپاه امام حسین علیه السلام ملحق شد و تا آخرین نفس وفاداری خود را به هدف مقدس سید الشهداء علیه السلام نشان داد.



روز عاشورا وقتی عمرو بن حجاج که بر سمت راست سپاه عمر بن سعد قرار داشت بر امام حسین علیه السلام حمله کرد در کناره ی فرات با جمعی از اصحاب امام علیه السلام درگیر شد که از جمله مسلم بن عوسجه بود.

وقتی گرد و غبار فرو نشست ناگهان مسلم را بر خاک افتاده دیدند آقا سید الشهداء علیه السلام به بالین او آمد هنوز رمقی در بدن داشت، امام فرمود: «رَحِمَكَ اللهُ يَا مُسْلِمُ» ای مسلم خداوند تو را رحمت کند سپس این آیه را تلاوت کرد «مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَلُوا بُدِيلًا» (1)

بعضی از ایشان به عهد خویش وفا کرده (شهید شدند) و بعضی از ایشان منتظرند و به هیچ وجه تغییری نیافته اند.

در این لحظه حبیب بن مظاهر رفیق شفیق وی در کنارش آمد و گفت به خاک افتادن تو برای من خیلی سخت است ولی تو را به بهشت مژده دهم. مسلم با صدای بسیار ضعیفی پاسخ داد «بَرَكَ اللهُ بِخَيْرٍ» خداوند دلت را به نیکی خوش کند. حبیب گفت اگر نه آن بود که من در پی تو می آمد و پس از ساعتی به تو خواهم

ص: 73

1- احزاب / 23

پیوست، دوست داشتم وصیت خود را به من کنی و آنچه تقاضای داری انجام دهم تا رفاقت را به آخر برسانم.



مسلم با زحمت گفت: «بَلْ أَنَا أَوْصِيكَ بِهَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ - وَ أَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ - أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ» تو را به این مرد وصیت می کنم و با انگشت به امام حسین علیه السلام اشاره کرد و اضافه نمود که یاری او کن تا پیش روی او کشته شوی.

حبیب گفت: به پروردگار کعبه که چنین کنم و چیزی نگذشت که در حضور امام حسین علیه السلام و یاران جان داد. (1)

و گویا حافظ درباره ی او سروده است:

شب رحلت هم از بستر روم تا قصر حورالعین * * ۱۸ اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم

و اما پیر غلامی که مسلم بن عوسجه تا بدین جا کشاند یعنی حبیب بن مظاهر الاسدی سرانجامش چه شد.

حبیب در سن هفتاد و پنج سالگی در کربلا حضور یافت. او از اصحاب نزدیک مولای متقیان علی علیه السلام و از کسانی که بعضی از علوم خاص را از آن گرامی فرا گرفته بود. او صاحب لواء حسین علیه السلام و از خواص اصحاب آن حضرت بود. حبیب حافظ کل قرآن بود و گاهی «يَخْتِمُهُ فِي لَيْلِهِ مِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ إِلَى طُلُوعِ الْفَجْرِ» (2) بعد از نماز عشاء تا اذان صبح یک ختم قرآن می کرد.

امام حسین علیه السلام درباره اش فرمود: «رَحِمَكَ اللَّهُ فَقَدْ كُنْتَ



1- تاریخ طبری، ج 6، ص 249.

2- اعیان الشیعه، ج 20، ص 69

فَاضِلًا تَخْتِمُ الْقُرْآنَ فِي لَيْلِهِ وَاحِدَةً» (1) خداوند تو را رحمت کند به تحقیق تو مرد فاضلی هستی که در یک شب تمام قرآن را تلاوت می کنی؟!

طریقه شهادت این پیر غلام اهل بیت علیهم السلام به این شرح بود بعد یکی گفت و گوی کوتاه با حصین بن تمیم که از دشمنان و سپاه عمر سعد بود در این موقع حصین بر اصحاب حضرت تاخت و حبیب بن مظاهر به مقابله با او رفت و با ضربتی او را از اسب بر زمین افکند، یاران حصین با حبیب درگیر شدند، شمشیری بر فرق او زدند و نیزه ای بر پیکرش و آن عزیز را به شهادت رساندند.

شهادت حبیب برای امام حسین علیه السلام خیلی سخت و دشوار بود و در حقش فرمود: «لِلَّهِ دَرْكٌ» ای حبیب خدا تو را برکت عنایت کرد. (2)

یکی از امتیازات حبیب بن مظاهر این است که قبر شریف او مستقل از شهداء کربلا قرار گرفته و گاهی دو بار مورد زیارت قرار می گیرد یکی هنگام ورود به حرم و یکی هنگام خروج از حرم مطهر سیدالشهداء علیه السلام و در واقع حبیب اذن دخول تشریف به حرم امام حسین علیه السلام است.

مرحوم محدث قمی رضوان الله تعالی علیه پس از نقل شهادت حبیب بن مظاهر داستان جالبی را راجع به فرزند آن بزرگوار به نام قاسم بن حبیب بیان می کند که خواندنی است:

می نویسد در کشتن حبیب دو نفر بیشتر دخالت داشتند یکی



1- همان

2- نفس المهموم، ص 141

بنی عقفان و دیگری حصین بن تمیم و کسی که سر از بدن حبیب جدا کرد حصین بن تمیم بود. بنی عقفان با حصین اختلاف کردند و هر کدام مدعی بودند که من حبیب را کشتم. حصین بن تمیم گفت آن سر را به من ده برگردن اسب خود بیاویزم تا مردم به بینند و بدانند من در کشتن او شریک بودم پس از آن تو بگیر و نزد عبید الله بن زیاد برو که من حاجتی به آن جایزه ندارم! بنی عقفان نپذیرفت پس از نزاع های زیاد اقوام پا در میانی کردند و بر همین قرارداد توافق نمودند.

حصین که به آرزویش رسید سر حبیب را به بنی عقفان داد و او سر را با خود حمل کرد تا وارد کوفه شدند او سر را به قصر ابن زیاد آورد پسر حبیب قاسم او را دید آن وقت کودکی کم سن و سال بود با حامل سر پدرش وارد قصر می شد و با او از قصر خارج می شد.

بنی عقفان به او مشکوک شد و گفت ای پسرک چرا هر کجا می روم دنبال من هستی؟ قاسم بن حبیب گفت: این سر که با تو است سر پدر من است آیا به من می دهی به خاک سپارم گفت ای پسرک امیر راضی نمی شود و من می خواهم بکشتن آن مرا پاداش نیکو دهد آن پسر گفت خدا تو را پاداش ندهد مگر بدترین عذاب، به خدا قسم آن را که کشتی از تو بهتر بود و گریه کرد.



پسر حبیب صبر کرد تا بالغ شد و همه اش در این فکر بود که انتقام پدرش را از قاتلش بگیرد و یک روز او را غافل گیر کند و قصاص نماید.

ص: 76

زمان مصعب بن زبیر شد. قاسم بن حبیب در سپاه مصعب خود را قرار داد قاتل پدر را در اداری دید پاس او می داشت تاکی غافل باشد. نیمروزی او را خفته یافت به چادری دید پاس او می داشت تاکی غافل باشد. نیمروزی او را خفته یافت به چادر او رفت و با تیغ او را بزد تا در محل استراحتش بدنش سرد شد و بدین ترتیب قاتل پدرش حبیب بن مظاهر را از پای در آورد. (1)

ص: 77

1- نفس المهموم، ص 142

آرزوی جهاد با کافران:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ أَكْبَرُ دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ» (1)

آنانی که ایمان آورده و هجرت کرده و با ثروت و جان خود در راه خدا مجاهده نموده اند، درجهی برتری در پیشگاه پروردگار دارند و اینها خود رستگارانند.

در پایان زیارت وارث خطاب به شهدای کربلا عرض می کنیم: «بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي طِبْتُمْ وَ طَابَتِ الْأَرْضُ الَّتِي فِيهَا دُفِنْتُمْ، وَ فُزْتُمْ فَوْزاً عَظِيماً، فَيَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَكُمْ فَأَفُوزَ مَعَكُمْ» (2)



پدر و مادرم فدای شما که پاک بودید و پاک است زمینی که شما در آن هستید و پیروز شدید آن هم پیروزی بزرگ. ای کاش من همراه شما بود و با شما پیروز می شدم.

از جمله کسانی که بالاخره خود را به کربلا رساند و به آرزویش رسید عبدالله عمیر از طایفه بنی علیم بود او ساکن کوفه

ص: 78

1- توبه / 20.

2- مفاتیح الجنان، محدث قمی.

بود، روزی دید که سپاهی عظیم در تخلیه کوفه فراهم شد. پرسید که این سپاه به کجا و برای چه می روند؟ گفتند می روند تا با حسین فرزند فاطمه دختر رسول خداصلی الله علیه واله بجنگند.

عبدالله بن عمیر گفت خدا میداند که من آرزومند بودم که با مشرکان در راه خدا بجنگم و اکنون امیدوارم که ثواب جنگ با این مردمی که برای کشتن دختر زاده ی رسول خدا بیرون می روند نزد پروردگار از ثواب جنگ با مشرکان کم تر نباشد، عبدالله تصمیم حرکت گرفت و مطلب را با همسر خویش در میان گذاشت. زن فداکار گفت: چه خوب فکری کردی خداوند تو را در همه حال هدایت کند مرا هم همراه خود بر.

زن و شوهر شبانه از کوفه بیرون آمدند و شب هشتم محرم وارد کربلا شدند، بامداد عاشورا که جنگ از طرف دشمن آغاز شد و دو غلام از زیاد و عیید الله برای جنگ تن به تن بیرون آمدند حبیب بن مظاهر و بریر خضیر همدانی برای جنگ با آن دو بیرون شدند اما امام علیه



السلام آن دو را فرمود شما باشید. در این موقع عبدالله بن عمیر اجازه خواست و یک تنه در مقابل آن دو نفر ایستاد و هر دو را کشت و همسرش که شوهر خود را در این حال دید قصد حمله به دشمنان را داشت که امام حسین علیه السلام او را به خیمه بازگرداند و فرمود جهاد از زنان برداشته شده است.

عبدالله بن عمیر شهید شد و او دومین شهید عاشورا بود و پس از مسلم بن عوسجه به شهادت رسید. (1)

ص: 79

1- ارشاد مفید، ص 220

یادگاران امام حسن مجتبی علیه السلام:

«فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا، وَ يَرِثْنِي وَ يَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (1)

حضرت زکریا عرض کرد پروردگارا: از جانب فضل خویش جانشینی به من عطا کن، تا او وارث من و وارث آل یعقوب باشد و پروردگارا! وی را مورد رضایت قرار ده.

وارث آل محمد صلی الله علیه و اله در صحنه کربلا فراوان بودند و از جمله دو فرزند از امام حسن مجتبی علیه السلام که رفتارشان به طور قطع مورد رضایت پروردگار قرار گرفت و تا مرز شهادت از اهداف مقدس عموی عزیز خویش حمایت نمودند.

قاسم بن الحسن و عبدالله بن الحسن. مرحوم آیه الله شیخ محمد حسین کمپانی در دیوان خود درباره این امانت امام مجتبی علیه السلام زیبا سروده است:



1- مریم / 5 و 6.

در عدن زنگار بدن عقیق یمن شد***چون غرق خون تن شهزاده قاسم بن حسن شد
چون حلقه زد به زمین خون از آن کلاله مشکین**زمین ماریه رنگین و رشک مشک
ختن شد

چه پایمال سمند بلا شد آن قد و بالا***روان سرور روحانیان روان ز بدن شد
ز سوز شمع کرامت به پیشگاه امامت***درون سینه مفتقر چون خون به لگن شد
او درباره ی عبدالله بن الحسن علیه السلام چنین گفت:

شاخ گل تازه ای ز گلشن مجتبی***ندیده چرخ کهن چون قد او خوش خرام
رهسپر راه عشق شد پسر شاه عشق***چه خصم بدخواه عشق تیغ کشید از نیام
بداد دست و گرفت به دامن شاه جای***شد هدف تیرکین در آن خجسته مقام
داغ دل شاه عشق فزون ز اندازه شد***زخم جگر تازه بود تازه تر از تازه شد

اما نحوه ی شهادت قاسم بن الحسن علیه السلام: او احتمالاً سیزده سال بیشتر نداشت، همین
که از عمومی گرامی خویش تقاضای رفتن به جنگ با دشمنان خدا را نمود امام علیه السلام



دست به گردن او انداخت، او نیز چنین کرد و هر دو آنقدر گریه کردند تا آن که از هوش رفتند پس از آن که آرام شدند اجازه میدان رزم را گرفت.

ص: 81

حمید بن مسلم وقایع نگار کربلا می نویسد که پسری به جنگ ما بیرون آمد گوئی رویش پاره ی ماه بود، شمشیر در دست پیراهن در بر و نعلین در پای داشت که بند یکی گسیخته بود. یکی از یاران ما به نام عمرو بن سعد گفت من بر او حمله می کنم! گفتم سبحان الله، این چه کاری است که تو می خواهی انجام دهی؟ همان جمعیت که دور او را گرفته اند او را کفایت می کند. گفت باید بر او حمله کنم و حمله کرد و به تاخت و ناگهان با شمشیر بر قاسم علیه السلام زد که به صورت ان گرامی اصابت کرد و گفت: عمو جان به فریاد من برس. امام حسین علیه السلام با شتاب به میدان رزم آمد و بر ضارب قاسم حمله برد و شمشیر را بر او حواله داد. او دست را سپر قرار داد و آن حرت دست عمر را از بالا جدا ساخت. عمو یاران خویش را به کمک طلبید امام علیه السلام کناری رفت، سواران دشمن تاختند تا عمرو بن سعد را از دست امام حسین علیه السلام نجات دهند. در این لحظه گرد و غبار فضا را پر کرد پس از گذشت دقایقی که غبار فرو نشست امام را بالا سر قاسم دیدیم که فرزند امام حسن علیه السلام پای بر زمین می کشید و لحظات آخر را می گذراند.

امام علیه السلام فرمود: «بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ خَصْمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جَدُّكَ» دور باشند از رحمت خدا این مردمی که تو را کشتند و جد تو دشمن ایشان در روز قیامت خواهد بود. سپس فرمود: «عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ» چقدر سخت است برای عمومی تو که تو او را بخوانی و تو را نتواند اجابت کند و اجابتش سودی نداشته باشد. آنگاه بدن مطهر او را آورد و کنار

بدن مقدس حضرت علی اکبر علیه السلام نهاد. (1)

و اما نحوه شهادت برادر کوچک قاسم، عبدالله الحسن علیهماالسلام: در آخرین لحظات حضرت سید الشهداء علیه السلام عبدالله بن الحسن که بسیار کوچک و خردسال بود به حمایت از عموی عزیز خویش از جمع بازماندگان به سرعت خود را به امام علیه السلام رساند ولی آن گرامی فرمود:

خواهرم زینب علیهاالسلام خود را رها ساخت به امام حسین علیه السلام رسانید.

در این لحظه شخصی به نام بحر بن کعب شمشیرش را به قصد زدن بر آقا اباعبدالله علیه السلام ما فرود آورد عبدالله گفت ای فرزند زن زشت کار می خواهی عموی مرا بکشی؟ آن مرد خبیث شمشیر را فرود آورد عبدالله دست خود را حایل کرد تا به عمو اصابت نکند. دست عبدالله از بدن جدا شد. عبد الله گفت: «یا اَبَتاه» امام حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: فرزند برادرم از این مصیبت شکیبایی کن و از خدا بخواه تا تو را به پدران صالح خویش ملحق سازد و در این لحظه تیری بر او افکندند و عبد الله به حمایت از عموی عزیزش شهید شد. (2)

1- ارشاد مفید و خوارزمی، ج 2، ص 28.

2- لهوف، ص 68



آخرین شهید درین اصحاب:

«مِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَجْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا يَدْلُوا تَبْدِيلًا» 1 (1)

بعضی از ایشان به عهد خویش وفا کرده (شهید شدند) و بعضی از ایشان منتظرند و به هیچ وجه تغییر نیافته اند.

ابو مخنف ازدی گفت حدیث کرد مرا زهیر بن عبدالرحمان بن زهیر خثعمی گفت آخرین نفر از اصحاب امام حسین علیه السلام سوید بن عمرو بن ابی المطاع خثعمی بود.

او زخم سنگین در جهاد با دشمنان دید افتاده بود و بیهوش بود وقتی به هوش آمد که شنید می گفتند حسین علیه السلام کشته شد. شمشیر از او گرفته بودند. کاردی همراه داشت و با آن با دشمنان خدا به جنگ برخاست عروه بن بطار تغلبی و زید بن رقاد جنبی بر او حمله کردند و او را کشتند و او آخرین کشته روز عاشورا بود.

در وصف او سید بن طاوس گفته است که مردی شریف و بسیار

ص: 84

1- احزاب / 23

به نمازهای مستحبی می پرداخت مانند شیر خشمگین جنگ کرد و بر مصیبت بزرگ شکیب نمود تا میان کشتگان بیتفاد. 1 (1)

ص: 85



1- نفس المهموم، ص 146.

شهادت قرآن ناطق:

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّاتِي»

(1)

ای صاحب نفس مطمئن، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که هم تو از خدا راضی هستی و هم خدا از تو راضی است. پس در جمع بندگانم وارد شو و در بهشتم در آی.

یکی از راویان کربلا اینگونه می گوید:

به خدا سوگند، هرگز کسی را قویدل تر و شجاع تر از حسین علیه السلام ندیدم، در حالی که همه ی یاران و فرزندان او و خاندانش شهید شده بودند و دشمن گرداگرد او را احاطه کرده بود. لشکریان این سعد بر او حمله می بردند، اما به محض این که او شمشیر می کشید و بر آنها حمله می کرد، از مقابل شمشیر آن حضرت فرار می کردند.

هنگامی که حسین علیه السلام بر آن لشکر سی هزار نفری حمله

ص: 86



می برد، آنها همانند ملخ هایی که پخش می شوند، فرار می کردند، سپس امام علیه السلام به جایگاه و مرکز حمله خود باز می گشت و می فرمود: «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ».

امام حسین علیه السلام پیوسته می جنگید تا آن که در کشاکش جنگ الشکر میان امام علیه السلام و خیمه ها فاصله انداختند. حسین علیه السلام مظهر غیره الله است فریاد بر آورد: «وَأَيْلُكُمْ يَا شِيعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ، فَكُونُوا أَحْرَاراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عَرَباً كَمَا تَزْعُمُونَ»

وای بر شما ای پیروان و شیعیان خاندان ابی سفیان! اگر دین ندارید و از روز قیامت نیز نمی ترسید، حداقل در این دنیا آزاد مرد باشید و اگر آنگونه که گمان دارید عرب هستید، پس به اصل و نژاد خویش بازگردید.

شمر لعنه الله علیه، گفت: چه می گویی ای پسر فاطمه؟!

امام علیه السلام فرمودند: می گویم که من با شما مشغول جنگ هستم و شما با من، و زنان در این باره دخالتی ندارند، پس «فَأَمْنَعُوا عُنَاتِكُمْ وَجِهَالِكُمْ وَطُعَاتِكُمْ مِنَ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا» تا هنگامی که من زنده ام مگذارید که این سرکشان و نادانان و ستمگران متعرض حرم من بشوند.

شمر لعنه الله علیه گفت: ای پسر فاطمه! حرفت را پذیرفتم! سپس همگی آماده جنگ با آن حضرت شدند.

امام حسین علیه السلام پیاپی بر آنها حمله می برد و آنها نیز بر او



حمله می کردند «وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَهُ مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ»

و امام علیه السلام مرتب از آن لشکر شقی طلب آب می کرد، اما فایده ای نداشت. جراحات بدن امام علیه السلام به هفتاد و دو زخم رسیده بود، حضرت ایستاد تا لحظه ای استراحت نماید، زیرا همه رمق خویش را از دست داده بود، در این حال بود که مردی به نام «ابوالخنوع» سنگی به پیشانی حضرت زد و خون جاری شد.

حضرت، دامن پیراهن خویش را بالا آورد که خون پیشانی اش را پاک نماید که ناگهان تیر سه شعبه ی زهرآلودی در قلب مبارکش جای گرفت.

فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَعَلَى مَلِّهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ «الهِى أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِهِ، ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ فَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَأَنَّهُ مِيزَابٌ».

امام حسین علیه السلام فرمود: به نام خدا و به یاری خدا و بر آیین رسول خدا صلی الله علیه و آله سپس روی به سوی آسمان کرد و فرمود: بارالها تو خود گواهی که این قوم قصد کشتن مردی را دارند که در همه ی روی زمین فرزند دختر پیامبری جز او وجود ندارد.

سپس تیری را که در قلبش فرو رفته بود، از پشت سرش بیرون آورد و خون همانند آبی که از ناودان جاری شود، فوران کرد. امام حسین علیه السلام تمامی رمق و توان خویش را از دست داده بود، در جای خویش ماند، هر یک از سربازان لشکر ابن سعد، برای کشتن حسین علیه السلام جلو می آمد، پشیمان می شد و باز می گشت، زیرا هیچ

کدام از آنان نمی خواست که خدا را در حالی که دامنش به خون حسین علیه السلام آغشته است ملاقات کند.

سرانجام مردی از قبیله «کنده» که نامش مالک بن یسر بود پیش آمد، و شروع به دشنام گفتن و ناسزاگویی کرد، سپس با همه قدرت شمشیر را بر کلاهخود حضرت زد که کلاه شکافه شد و شمشیر بر سر مبارک امام حسین علیه السلام اصابت کرد و کلاه حضرت پر از خون شد.

امام حسینعلیه السلام پارچه ای خواست و با آن پارچه جراحت سر خویش را بست، سپس کلاهی طلبید بر سر نهاده و بر روی آن عمامه ای بست.

و بعد لباس کهنه ای را طلب کرد که کسی بر آن طمع نکند و آن زیر لباس هایش پوشید.

ولی پس از شهادت مردی به نام ابجرین کعب همان را هم به تاراج برد و امام حسین علیه السلام را برهنه رها نمود.

ابجرین کعب پس از انجام این جنایت به مکافات سخت دچار شد به گونه ای که هر دو دستش در تابستان همانند چوبی خشک می شد و در زمستان از دستانش خون و چرک جاری می شد و با همین حال اسف بار بود که به درک واصل شد.

مردی به نام «صالح بن وهب مزنی» با نیزه چنان بر پهلوی امام زد که امام از روی اسب بر زمین افتاد و در این لحظات بود که هلال بن نافع می گوید: من در نزدیکی حسین ایستاده بودم که جان میداد سوگند به خدا که من در تمام عمرم هیچ کشته ای ندیدم که



تمام پیکرش به خون آلوده باشد و چون حسین صورتش نیکو و چهره اش نورانی باشد به خدا قسم لمعات نور چهره ی او مرا از تفکر در کشتن او باز می داشت.

و در آن حالت های سخت و شدت، چشمان خود را به آسمان بلند نموده و دعا به درگاه حضرت رب ذوالجلال عرض می کرد:

«صَبْرًا عَلَى قَضَائِكَ يَا رَبَّ لَا إِلَهَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ»

شکیبا بر تقدیرات تو هستم ای پروردگارم! معبودی جز توندارم ای پناه پناه آورندگان.

حضرت زینب با دیدن این صحنه از خیمه بیرون دوید و فریاد می کشید: ای وای برادرم! ای وای آقایم! ای وای همه ی اهل بیتم! ای کاش آسمان ها بر زمین می افتادند، ای کاش کوه ها از هم پاشیده و در بیابان ها پراکنده می شدند.

شمر خطاب به لشکر خویش فریاد برآورد چرا منتظرایستاده اید و کار حسین علیه السلام را تمام نمی کنید؟!

هنگامی که شمر فرمان حمله و کشتن امام علیه السلام را صادر کرد تمامی لشکر به امام هجوم بردند و حمله کردند ابتدا «زرعه بن شریک» با شمشیر بر کتف چپ امام زد، امام نیز با شمشیر خود، زرعه را از پای در آورد.

شخص دیگری جلو آمد و با ضربه شمشیر بر دوش مبارک آن امام مظلوم زد شدت ضربت به حدی بود که امام با صورت بر زمین افتاد.



ص: 90

در همین اثنا بود که سنان بن انس نخعی با نیزه به گلوی امام زد حضرت هر دو دست خویش را زیر خون ها گرفت، هنگامی که کف دستانش لبریز از خون شد، آن خون را بر سر و صورت و محاسن خود مالید و در این حال می فرمود: «هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخَضَّباً بِدَمِي مَغْضُوباً عَلَيَّ حَقِّي» به ملاقات خداوند نایل خواهم شد، در حالی که به خون خود آغشته ام و حقم را غصب کرده و مرا از آن محروم نموده اند.

عمر سعد دستور داد کار حسین را یکسره کنید. شمر مبادرت کرد و با پایش به آن حضرت زد و روی سینه اش نشست و محاسن شریفش را گرفت و سر مقدسش را جدا کرد.

آمد به قصد کعبه ی توحید پیل مست ***دیو لعین به مهبط روح الامین رسید

افعی صفت گرفت سر از گنج معرفت ***بد گوهری به مخزن در ثمین رسید

آن نفس مطمئنه حیاتی ز سر گرفت ***زان نفخه ای که در نفس آخرین رسید

مستغرق جمال ازل گشت لایزال ***نوشید از زلال لقا شربت وصال

ابوطاهر محمدبن حسن نرسی در کتاب معالم الدین روایت کرده است که امام صادق علیه السلام فرمودند: «لَمَّا كَانَ أَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ، ضَجَّتِ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ بِالْبُكَاءِ وَ قَالَتْ: يَا رَبَّ! هَذَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَفِيكَ وَ ابْنُ صَفِيكَ وَ ابْنُ بِنْتِ نَيْيِكَ. قَالَ:

ص: 91

فَأَقَامَ اللَّهُ ظِلَّ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ بِهِذَا أَنْتَقِمُ لِهَذَا»



هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، صدای ضجه ی فرشتگان در عرش الهی پیچید، آنها می گفتند: پروردگارا! این حسین، برگزیده ی تو و پسر برگزیده تو و پسر دختر پیامبر توست که این قوم او را کشتند!

در این حال خداوند، سایه ی حضرت قائم ما را به ایشان نشان داده و فرمود: به وسیله این شخص، من انتقام خواهم گرفت.

راوی می گوید: هنگامی که سر از بدن امام حسین علیه السلام جدا نمودند گرد و غبار شدیدی در فضا پیچید، به گونه ای که آسمان کربلا چون شب تاریک شد در آن تاریکی باد سرخی وزیدن گرفت، به گونه ای که چشم، چشم را نمی دید، لشکر عمر سعد خیال کردند عذابی نازل شده است، اوضاع برای ساعتی اینگونه گذشت تا آن که هوا دو مرتبه روشن شد. (1)

ص: 92

1- لهوف، ص 163 تا 176

انگشتر بخشی در حال رکوع و انگشت و انگشتر بردن در گودال قتلگاه

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (1)

سرپرست شما فقط خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان دارند و بر نماز مداومت کنند و در حال رکوع زکات می دهند خواهند بود.



ابوذر غفاری می گوید: از رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که فرمود: علی رهبر انسان ها و قاتل کافران است. هر که علی را یاری کند، یاری می شود و هر که علی را ترک کند خوار می گردد.

آگاه باشید، روزی با پیامبر مشغول خواندن نماز ظهر بودم سائلی در مسجد سؤال کرد و کسی چیزی به او نداد. وی دستش را به آسمان بلند کرد؟ گفت: خدایا گواه باش در مسجد پیامبر، سؤال کردم و هیچ کس مرا دستگیری نکرد. در این موقع علی علیه السلام که

ص: 93

1- مائده / 55.

مشغول رکوع بود با انگشت دست راستش که در آن انگشتی بود به سائل اشاره کرد و او انگشتی را از انگشت علی علیه السلام بیرون آورد.

اینها در برابر چشم پیامبر گرامی انجام گرفت، همین که از نماز فارغ شد سر به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا برادرم موسی بدرگاهت سؤال کرد: پروردگارا سینه ام را بگشای کارم را آسان و زبانم را باز کن تا سخنم را بفهمند. برادرم هارون را که از خویشان من است، وزیر من گردان، پشتم را به او قوی کن و او را در کارها شریکم گردان تو به او وحی کردی که: بزودی بازویت را به توسط برادرت محکم می کنیم و برای شما قدرتی قرار می دهیم که آنها به شما دسترسی پیدا نکنند.

پروردگارا! منم محمد پیامبر و برگزیده ی تو، خدایا سینه ام را بگشای و کارم را آسان و علی را وزیر من گردان و پشت مرا به او محکم کن.



ابوذر می گوید: به خدا سوگند، هنوز سخن پیامبر تمام نشده بود که جبرئیل از جانب خدا نازل شد و گفت ای محمد بخوان گفت چه بخوانم فرمود: «أَمَّا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» ¹ (1)

امیرالمؤمنین انگشتر در راه خدا داد و خداوند در شأن او آیه مورد نظر را نازل فرمود اما فرزندش حسین انگشت و انگشتر داد.

بجدل بن سلیم کلبی در هنگامی که دیگران لباس و عمامه و

ص: 94

1- تفسیر مجمع البیان، ج 3، ص 210

کفش و شمشیر و زره حضرت را غارت می کردند در نهایت قساوت قلب وقتی دید انگشتر از دست حضرت بیرون نمی آید انگشت حضرت را برید و انگشتر را به غارت برد. (1)

پس از شهادت حضرت سیدالشهداء علیه السلام اسب سواری آن حضرت در حالی که پیشانی و یالش را به خون امام حسین آغشته کرده بود و شیهه می کشید به طرف خیمه های اهل بیت تاخت می کرد و شاید می خواست با این عمل خود خبر شهادت سالار شهیدان را به اهل بیت آن حضرت برساند.

خاندان امام همین که صدای مرکب آقا را شنیدند همگی از خیمه ها بیرون ریختند و متوجه شدند که سرور و سالار شان شهید شده است.



در زیارت ناحیه آمده است «وَ اسرَعَ فَرَسُكَ شَارِداً اِلَى خِيَامِكَ قاصِداً مُحَمَّماً با كِياً فَلَمَّا رَأَى نِسَاءَ جَوادِكَ مَخزِياً وَ نَظَرَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلوِياً ... وَالشَّمْرُ جالِسٌ عَلِى صَدْرِكَ مُونِعٌ سِيفُهُ عَلِى نَحْرِكَ»

ای حسین عزیز: اسب تو شتابان آمد به درب خيام حرم در حالی که شیون می کرد و چون خاندان تو آن اسب را خون آلوده و زین واژگون دیدند بر سر و روی خویش زدند شتابان به محل شهادت تو دویدند و از هم سبقت می گرفتند ولی وقتی رسیدند که شمر لعنه الله علیه بر سینه ی تو نشسته بود و شمشیر بر گلوی تو نهاده بود. (2)

ص: 95

1- مقتل الحسين للمقرم، ص 387.

2- نفس المهموم، ص 201.

غمبار ترین شب تاریخ:

«وَ اِنِّى عُدْتُ بِرَبِّى وَ رَبِّكُمْ اَنْ تَرَجُمُونِ، وَ اِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِى فَاَعْتَرِلُونِ، فَدَعَا رَبَّهُ اَنْ هُوَ لاءِ قَوْمٍ مُجْرِمُونَ، فَاسْرِبْ بَعادِى لَيْلاً اِنَّكُمْ مُتَبِعُونَ» (1)

موسى عليه السلام گفت: من به پروردگار خود و شما پناه می برم از اینکه مرا سنگسار کنید. پس به درگاه پروردگارش مناجات کرد که این قوم مجرم هستند. پاسخ شنید که بندگان با ایمان مرا شبانه از شهر خارج کن که از ناحیه ی فرعونیان تعقیب می شوند. با این تفاوت که اصحاب موسی عليه السلام در آن شب از چنگ فرعونیان رهایی یافتند اما خانواده و بازماندگان حضرت حسین عليه السلام تازه در چنگال اسارت دژخیمان افتادند.



غمبارترین شب در تاریخ، شب یازدهم محرم سال 61 هجری است زیرا که هیچ پیامبر و اوصیاء پیامبری و خانواده ی آنها مثل شب یازدهم محرم مصیبت ندیدند قبل از آنکه از مصائب شب

ص: 96

1- دخان / 20 تا 23.

یازدهم گفت و گویی شود بهتر است از دو ملاقات هنگام غروب عاشورا با اباعبدالله الحسین علیه السلام بحث شود.

ملاقات اول طبق نقل مرحوم کفعی در مصباح بین سکنه دختر سیدالشهداء علیه السلام با بدن بدون سر پدر بحث شود که می گوید پدرم را در آغوش گرفتم و از هوش رفتم در آن حال شنیدم که می فرمود:

«شِيعَتِي مَا اِنْ شَرِبْتُمْ رِيَّ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي *** اَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ اَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي»

شیعیان من هرگاه آب خوشگوارى نوشیدید، یادى هم از لب های تشنه من کنید و یا اگر نام غریب و یا شهیدی را شنیدید بر مظلومیت من حسین اشک بریزید.

مرحوم محدث قمی از حماد بن سلمه از ثابت از انس بن مالک روایت کرده است که چون از دفن پیغمبر صلی الله علیه واله فارغ شدیم فاطمه علیها السلام رو به من کرد و گفت ای انس چگونه دلت آمد و راضی شدی که خاک بر روی بدن مطهر رسول خدا صلی الله علیه واله بریزی و گریست و فریاد زد: «یا اَبْتَاهُ اَجَابَ رِيًّا دَعَاهُ يَا اَبْتَاهُ مِنْ رَبِّهِ مَا اَدْتَاهُ»

ای پدر بزرگوار خداوند تو را خواند و دعوتش را اجابت نمودی، ای پدر بزرگوار که به خدای خویش نزدیک شدی و ملاقات نمودی.

بعد مرحوم محدث قمی می گوید: این حال فاطمه علیهاالسلام پس از دفن پدرش بود پس حال سکینه دختر حسین علیه السلام چه بود که بدن

ص: 97

پدر را دید در حالی سر در بدن نداشت و آغشته به خونس بود عمامه و لباسش را ربوده بودند و پشت و سینه را زیر سم اسبان قرار داده بودند.

و بعد از قول طبری نقل می کند عمر سعد در میان همراهانش فریاد زد «مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ وَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ» چه کسی آماده است بر روی بدن حسین بتازد و زیر پای اسب ها قرار دهد؟! عده ای اعلان آمادگی کردند «فَدَأَسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخِيُولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَ صَدْرَهُ» با اسب هایشان بر بدن حسین علیه السلام تاختند تا اینکه پشت و سینه حضرت بشکست!!!

ملاقات دوم دیدار حضرت زینب کبری علیهاالسلام با بدن برادرش

حسین بن علی علیهماالسلام بود که بسیار جانکاه است.

ابو مخنف ازدی می گوید: برایم ابوزهیر عبسی از قره بن قیس تیمی نقل کرد که عصر و غروب عاشورا دیدم دختر فاطمه علیهاالسلام یعنی حضرت زینب علیهاالسلام وقتی به کنار بدن مطهر امام حسین علیه السلام رسید بانک بر آورد: «يا مُحَمَّدَاهُ يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ



مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ مُرْمَلٌ بِالِدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ يَا مُحَمَّدَاهُ وَبَنَاتِكَ سَبَايَا وَ ذُرِّيَّتِكَ مُقْتَلُهُ تَسْفِي عَلَيْهَا الصَّبَا»

ای رسول خدا، ای رسول خدا که فرشتگان آسمان بر تو درود می فرستند این حسین توست که برهنه و عریان روی خاک افتاده و به خون خود آغشته و اعضایش را از هم جدا کرده اند ای رسول خدا دخترانت اسیر شدند و این حسین توست که باد صبا بر روی

ص: 98

پیکر بی جانش خاک می باشد؟

«إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَ إِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى وَ إِلَى عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى وَ إِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَ إِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ» من به خداوند شکایت می کنم و به محمد برگزیده او و به علی مرتضی و فاطمه ی زهرا و حمزه سیدالشهداء شکایت می کنم «واحزناه واکرباهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! أَلْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَا بِي مَنْ أَضْحَى عَسْكَرَهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهْبًا؛ يَا بِي عَنْ قُسْطَاطِهِ مَقَطَّعُ الْعُرَى يَا بِي مَنْ لَا غَائِبُ فَيْرَ تَجِي، وَلَا جَرِيحُ فِيدَاوِي، يَا بِي مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ، يَا بِي الْمَهْمُومُ حَتَّى قَضَى، يَا بِي الْعَطْشَانُ حَتَّى مَضَى، يَا بِي مَنْ شَيْبَتُهُ تَقَطَّرُ بِالِدِّمَاءِ يَا بِي مَنْ جَدُّهُ مُحَمَّدُ الْمُصْطَفَى، يَا بِي ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى يَا بِي ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى. يَا بِي ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ. قَالَ الرَّأْوِي: فَأَبَكْتُ وَ اللَّهُ كُلُّ عَدُوٍّ صَدِيقٍ آه چه غمی، و چه مصیبتی بر تو وارد شد ای حسین عزیز! امروز همانند روزی است که جدم رسول خدا صلی الله علیه واله از دنیا رفت، پدرم فدای آن کسی که در روز دوشنبه خیمه اش را غارت نمودند، پدرم فدای کسی که طناب های خیمه او را پاره کردند و خیمه او بر زمین افتاد، پدرم فدای آن کسی که نه به سفر بی بازگشتی رفته بود و نه درد بی علاجی داشت، پدرم فدای آن



کسی که دوست داشتم من فدای او شوم، پدرم فدای کسی که با دلی پر از غم و غصه از این دنیا رفت. پدرم فدای کسی که بالب تشنه جان سپرد. پدرم فدای کسی

ص: 99

که محاسنش به قطرات خونش رنگین شد. پدرم فدای کسی که جدش محمد مصطفی صلی الله علیه واله بود. پدرم فدای کسی که جده اش خدیجه کبری بود، پدرم فدای کسی که فرزند علی مرتضی علیه السلام بود پدرم فدای کسی که فرزند فاطمه ی زهرا علیها السلام سیده زنان عالم بود. راوی می گوید: به خدا سوگند با این ناله های حضرت زینب علیها السلام دوست و دشمن گریستند.

در این لحظات طبق فرمایش امام سجاد علیه السلام که خود ناظر بر گفت و گوی عمه جانش بود و بدن مطهر پدر بزرگوارش را با آن وضع میدید می فرماید: نزدیک بود جان از تنم بیرون رود. عمه ام زینب دختر بزرگ علی علیه السلام آثار حزن در من بدید با من گفت ای بازماندهی جد و پدر و برادرانم چه شده که جان خود را در کف نهاده ای. گفتم چگونه بیتابی نکنم و ناشکیبایی ننمایم که می بینم سید خود و برادران و عموها و عموزادگان و کسان خود را بر زمین افتاده و به خون آغشته در این دشت می بینم، نه کسی آنها را کفن کرده و نه به خاک سپرده هیچ کس سوی آنان نمی آید. عمه ام گفت: اینها تو را به جزع نیاورد که این عهدی است از رسول خدا صلی الله علیه واله با جد و پدر و عمت علیها السلام و خداوند پیمانی گرفته است از جماعتی از این امت که فرعونان زمین آنها را نمی شناسند اما فرشتگان آسمان ها می شناسند و آنها این استخوان های پراکنده را جمع می کنند و این پیکرهای خون آلود را به خاک می سپارند و در این سرزمین برای قبر پدرت سیدالشهداء علیه السلام نشانی بر پا می دارند که اثر آن کهنه نمی شود و رسم آن با گذشتن شب ها و



روزها ناپدید نمی گردد و پیشوایان کفر و پیروان گمراهی در محو آن بکوشند ولی آن اثر ظاهر شود و کار بالاگیرد.

امام سجاد علیه السلام فرمود: عمه جان این عهد و پیمان را از کجا دانستی و این خبر را از کجا شنیدی؟ پاسخ داد این مطلب را ام ایمن برای من گفت و از پیامبر صلی الله علیه واله نقل کرد.

امام سجاد علیه السلام خطاب به عمه جانشان فرمود: «يا عَمَّةُ أَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ وَفَهْمَةٌ غَيْرُ مَفْهَمَةٍ» عمه جان تو به شکر خدا دانشمندی هستی که معلم ندیده ای و فهمیده ای هستی که کسی تو را فهم نیاموخته است.

بازگردیم به عنوان بحث غمبار ترین شب تاریخ یعنی شب یازدهم محرم که به راستی شب عجیبی بود خانم زینب علیها السلام آن شب را تا به صبح دیده بر هم نگذاشت و حتی نماز شبش را از فرط خستگی نشسته خواند و شاید هم بدین خاطر بود که عصر عاشورا مقداری آب و نان و غذا بین اسرا تقسیم کردند، بانو زینب علیها السلام سهم خود را به اطفال و خانم های گرسنه و تشنه که سه روز ممنوع از آنها بودند داده بود بدین جهت دیگر زنانانش قدرت ایستادن نداشت و نافله شبش را نشسته خواند و بار دیگر همین وضع در خرابه شام پیش آمد که حضرت نماز شبش را نشسته خواند و الا در تمام طول سفر یک شب نماز بانوی قهرمان کربلا ایستاده ترک نشد و چنان بود که امام حسین علیه السلام در آخرین وداعش با خواهر فرمود:

«يا أختاهُ لا تَنسِیَی فی صَلَاةِ اللَّیْلِ» ای خواهر مرا در نافله

ص: 101

شب فراموش ننمایی!

فاطمه ی دختر امام حسین علیه السلام درباره ی شب عاشورای عمه جانشان حضرت زینب علیهاالسلام می گوید: «أَمَّا عَمَّتِي زَيْنَبُ فَأَنَّهَا لَمْ تَزَلْ قَائِمَةً فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ فِي مِحْرَابِهَا تَسْتَعِيثُ إِلَى رَبِّهَا وَ مَا نَامَتْ لَنَا عَيْنٌ وَلَا سَكَتَتْ لَنَا زَفْرَةٌ»

عمه ام زینب در شب عاشورا در جایگاه عبادت خود ایستاده بود و به درگاه خدای تعالی استغاثه می کرد و در آن شب چشم هیچ یک از ماها به خواب نرفت و صدای ناله ی ما قطع نشد. شب یازدهم به دستور عمر سعد به خیمه ها حمله شد هر آنچه از اموال همراه اسیران بود به غارت برده شد و بنابر نقل شیخ مفید رضوان الله تعالی علیه حتی لباس های زنان را ربودند. حمیدبن مسلم وقایع نگار کربلا گفت می دیدم زنی از زوجات مکرّمات و دختران طاهرات را با آن بی شرمان بر سر جامه در کشمکش بود و عاقبت آن مردم جامه را از او ربودند. و همه را از خیمه ها بیرون رانده و خیمه ها را آتش زدند. (1)

ص: 102

1- . طبری، ج 4، ص 249 و ریاحین الشریعه، ج 3، ص 61 و مقتل الحسین، ص 396 ولهوف، ص 184 و نفس المهموم، ص 208 و لمعات الحسین، ص 64.

توفیق بزرگ قبیله بنی اسد:



«وَلَا تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ مَاتَ أَبَدًا وَلَا تَقُمْ عَلَى قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَأَمَاتُوا وَهُمْ فَاسِقُونَ» (1)

و هرگز بر هیچ مرده ای از آنان نماز مگزار و بر سر قبرش نایست، چرا که آنان به خدا و پیامبر او کافر شدند و در حال فسق مردند.

عمر سعد لعنه الله علیه مرده های خود را در حال کفر و فسق مردند به خاک سپرد ولی ابدان مطهر حسین بن علی علیه السلام و یاران با وفایش و جوانان بنی هاشم را بدون سر و برهنه روی خاک کربلا گذاشت و همراه با سپاه ملعون خود از سرزمین کربلا کوچ کرد.

گروهی از قبیله بنی اسد که ساکن قریه ی غاضریه بودند به میدان کارزار کربلا آمدند تا ابدان شهداء را به خاک سپارند.

شناخت بدنها با سر امکان داشت سرگردان بودند که به قدرت لایزال الهی همان طور که جوادلائمه علیه السلام از مدینه به طوس آمد و برای تغسیل و تکفین و تدفین پدرش امام رضا علیه السلام شخصا اقدام

ص: 103

1- توبه / 84.

نمود حضرت سجاد علیه السلام نیز خود را از زنجیرها رها کرد و به جمع قبیله بنی اسد رساند و فرمود: من همه این بدنها را خوب می شناسم.



بر یک یک ابدان نماز خواندند و دفن کردند و امام حسین علیه السلام را در همین جا که قبر اوست به خاک سپردند و علی اکبر علیه السلام را پایین پای آن حضرت دفن کردند و برای دیگر شهدای اهل بیت و اصحاب که در آن حوالی بودند حفره ای کردند همه را با هم به خاک سپردند و عباس بن علی علیهما السلام را در همان نقطه ای که به شهادت رسیده بود در راه غاضریه دفن کردند و حربن یزید ریاحی نیز در همان نقطه ای که کشته شد به خاک سپردند.

در بعضی کتاب های مقتل آمده همسر زهیر بن قین غلامش را گفت برو و مولای خود را کفن کند، وقتی غلام وارد صحنه کربلا شد و بدن مطهر سید الشهداء را برهنه دید گفت چگونه مولای خود را کفن کنم و حسین علیه السلام را برهنه گذارم به خدا قسم که چنین نکنم.

مرحوم محدث قمی می گوید از روایت شیخ طوسی چنان معلوم می شود که بنی اسد حصیری آوردند و زیر بدن امام حسین علیه السلام گسترده و بدن مطهر را داخل آن پیچیدند و به کمک امام سجاد داخل در قبر گذاردند و شنیدند که امام علیه السلام زمزمه می کرد: **أَبَا أُمَّ الدُّنْيَا فَبَعْدُكَ مُظْلِمَةٌ وَالْآخِرَةُ فَبُنُورٍ وَجَهْكَ مُشْرِقَةٌ** پدر جان دنیا بعد از تو تیر و تار شد و آخرت به نور چهره ات نورانی گشت. (1)

ص: 104



«وَيُطْعَمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مَشَكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا» (1)

و غذا را با اینکه دوست دارند، به مستمند و یتیم و اسیر دهند و گویند: ما شما را فقط برای رضای خدا غذا می دهیم و از شما پاداشی و سپاسی نخواهیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: حضرت زهرا علیها السلام مقداری جو در خانه داشت و از آن غذایی تهیه کرد. چون آماده شد و از آن در برابر خود نهادند تا تناول کنند. مستمندی از راه رسید و گفت: خداوند شما را رحمت کند. پس علی علیه السلام برخاست و یک سوم غذا را به او داد. دیری نپایید که یتیمی آمد و گفت: خدایتان رحمت کند. پس علی علیه السلام برخاست و یک سوم دیگر به او داد. سپس اسیری از راه رسید و گفت: رحمت خدا بر شما باد علی علیه السلام یک سوم باقیمانده را نیز به اسیر و خود هیچ از آن نچشیدند.

ص: 105

1- انسان / 8 و 9

پس خداوند سبحان این آیات را درباره ی ایشان نازل فرمود و بعد حضرت صادق علیه السلام می فرماید: «وَهِيَ جَارِيَةٌ فِي كُلِّ مُؤْمِنٍ فَعَلَّ ذَلِكَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ» و این آیات بر هر مؤمنی که به خاطر خداوند عزوجل چنین کند نیز صادق است. (1)

ملاحظه فرمودید که خاندان عصمت و طهارت چه نوع برخوردی با مسکین و یتیم و اسیر داشتند حالا مقایسه کنید برخورد آن بزرگواران را با نوع برخورد سپاه یزید بن معاویه لعنه



الله علیه با اهل بیت عصمت و طهارت در آن هنگام که آن ها را به عنوان اسیران کربلا به سوی کوفه و شام بردند.

بانوان حرم حسینی را بر شتران که گلیم پاره ای بر روی آن ها بود، سوار کردند. آنها بر شترانی سوار بودند که نه محملی و نه سایبانی داشت و آنها را با بدترین وضعیت به اسیری بردند سیدین طاوس می نویسد: یکی از زنان ساکن کوفه از بلندی که بر اسیران اشراف داشت سر بر آورده گفت: «مِنَ آيِّ الْأَسَارِيِّ أَتُنَّ؟!» فَقُلْنَ: نَحْنُ أُسَارِيُّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَمَا اسْرَا مَتَعَلَقٌ بِه كَدَام خَانْدَان هَسْتِيْد؟! پاسخ دادند: ما اسیران آل محمدیم صلی الله علیه و آله زن با شنیدن این کلام از پشت بام پایین آمده، سپس هر چه چادر و مقنعه داشت جمع کرد آنها را به اسیران داد تا خود را بپوشانند.

امام سجاد علیه السلام نیز جزو اسیران بود آن حضرت از فرط بیماری، لاغر و رنجور و ضعیف شده بود با این حال دست و پای حضرت را با زنجیر به ناقه بسته بودند.

ص: 106

1- تفسیر نور الثقلین، ج 5، ص 470

حزلم بن کثیر می گوید: در محرم سال 61 هجری به کوفه آمدم، هنگامی که امام سجاد علیه السلام از کربلا بازگشته و لشکر زیادی اطراف ایشان را گرفته و مردم برای دیدنشان از خانه ها بیرون آمده بودند، مشاهده کردم که بر شترهای بی روپوش سوارند و زنان کوفه می گریستند و شعر می خواندند.



شنیدم امام سجادعلیه السلام با صدای ضعیف و آهسته در حالی که بیماری او را ضعیف کرده و در گردنش غل جامعه و گردن بندی از آهن و زنجیر بود و دستش به گردنش بسته می فرمود: «این زنان گریه می کنند پس عزیزان ما را چه کسانی کشته اند؟!» (1)

ص: 107

1- لهوف، ص 199 و بلاغات النساء، ص 123.

آیا قرآن خوانده ای؟!

«قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَىٰ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ» (1)

بگو ای پیامبر! من برای انجام رسالت خویش از شما اجر و مزدی نمی خواهم، جز آنکه با خویشاوندان من نیکی کنید. پیرمردی نزدیک اسرا آمده و خطاب به حرم حسین علیه السلام و بانوان آن حضرت که کنار مسجد ایستاده بودند، گفت: حمد و سپاس مخصوص خدایی است که شما را به قتل رسانید و هلاک نمود و با کشته شدن مردان شما، شهرها را امنیت بخشید و امیر مؤمنان را بر شما مسلط ساخت!

امام سجادعلیه السلام به او فرمود: ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده ای؟ پیرمرد گفت: آری! حضرت فرمود: آیا معنای این آیه را می دانی: قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ « بگو ای پیامبر! من برای انجام رسالت خویش از شما اجر و مزدی نمی خواهم، جز آنکه با خویشاوندان من نیکی نمایم.

ص: 108



1- شوری / 23.

پیرمرد گفت: آری! این آیه را در قرآن خوانده ام. امام علیه السلام فرمودند: «فَنَحْنُ الْقُرْبَىٰ يَا شَيْخُ!» خویشاوندان پیامبر ما هستیم ای پیرمرد

امام علیه السلام فرمود: آیا در سوره ی بنی اسرائیل خوانده ای که «وَأْتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ» حق خویشاوندان و نزدیکان را ادا نما پیرمرد گفت: آری خوانده ام! امام سجاد علیه السلام فرمود: آن خویشان و نزدیکان که مراد آیه باشد ماییم ای پیرمرد و بعد فرمود آیا این آیه را خوانده ای «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ» [\(1\)](#)

بدانید هر چه به عنوان غنیمت و سود می برید، خمس آن متعلق به خدا و رسول او و نزدیکان رسول خدا می باشد.

پیرمرد گفت: آری! حضرت سجاد علیه السلام فرمود: ماییم خویشان و نزدیکان حضرت رسول صلی الله علیه و آله.

امام سجاد علیه السلام فرمود: آیا این آیه را خوانده ای: «أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» [\(2\)](#)

همانا خداوند اراده کرده است که هرگونه رجس و ناپاکی را از شما خاندان دور کرده و شما را پاک و پاکیزه فرماید. پیرمرد گفت: آری این آیه را نیز خوانده ام!



حضرت سجاد علیه السلام فرمودند: «فَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّنَا اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ يَا شَيْخُ»
ماییم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را در شأن و منزلت ما نازل نمود. روای می گوید:
پیرمرد

ص: 109

1- اسراء / 29.

2- احزاب / 33.

سکوت نمود، در حالی که آثار پشیمانی در چهره اش هویدا شده بود، پس از لحظاتی گفت:
تو را به خدا قسم می دهم، آیا این آیات قرآن در شأن شما نازل شده است؟ امام سجاد علیه
السلام فرمود: «تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ وَحَقٌّ جَدُّنَا رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ» به خدا
سوگند، بی هیچ شک و تردید، ما همان خاندان هستیم و به حق جدم رسول الله که ما همان
خاندانیم.

روای می گوید: پیرمرد گریست، عمامه خود را بر زمین کوبید، سپس سر به آسمان برداشت
و گفت بارخدا یا! من بیزاری می جویم از دشمنان جنی و انسی آل محمد پیرمرد به حضرت
سجاد علیه السلام عرض کرد: آیا هنوز راه توبه برای من باز است. حضرت علیه السلام
فرمودند: آری! اگر توبه نمایی، خداوند نیز توبه تو را خواهد پذیرفت و تو با ما خواهی بود؟

او عرض کرد: من توبه می کنم!

«فَبَلَغَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ فَأَمَرَهُ بِفُقْتِلٍ» (1)



هنگامی که این جریان به گوش یزید ملعون رسید، فرمان داد تا او را بکشند.

ص: 110

1- لهوف، ص 239 و 240.

خطا به خوان خرابه:

«أَذْ قَالَتْ امْرَأَتُ عِمْرَانَ رَبِّ إِنِّي نَذَرْتُ لَكَ مَا فِي بَطْنِي مُحَرَّرًا فَتَقَبَّلْ مِنِّي إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ، فَلَمَّا وَضَعَتْهَا قَالَتْ رَبِّ انِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَىٰ وَاللَّهُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ» (1)

به یاد آور زمانی را که همسر عمران گفت: پروردگارا! فرزندی که در رحم دارم نذر میکنم تا آزاد باشد، نذر مرا بپذیر، زیرا که تو شنوا و آگاهی، هنگامی که فرزند خود را به دنیا آورد، گفت پروردگارا من دختر به دنیا آوردم و خداوند بر آنچه به دنیا آورده آگاه تر است.

چیزی که هیچ یک از مورخین و راویان داستان کربلا و حوادث بعد از آن در آن اختلاف ندارند مرگ و به نوعی شهادت دختر سه و یا چهار ساله ای از امام حسین علیه السلام در خرابه شام بوده است.

حالا چه فرقی می کند نامش چه بوده رقیه با نام دیگر، همین

ص: 111

1- آل عمران / 35 و 36.



که پاره ای از جگر حسین علیه السلام در خرابه شام با دیدن سر بریده پدر قالب تهی کرده و مظلومیتش کاخ سر برافراشته یزید را بر سرش خراب کرده کافی است که نام و یاد او تا ابد زنده بماند.

دختری که تمام حوادث شش ماه بین مدینه و مکه و عراق و کربلا و کوفه و شام را با چشم خود دیده و در جای جای مصیبت ها سهمی داشته است. دختری که دیده برادر شیرخواره اش در آغوش پدر با چه وضع جانکاهی به شهادت رسیده و ناظر شهادت برادر بزرگش حضرت علی اکبر علیه السلام بوده با بدن قطعه قطعه شده عمو جاننش مواجه شده و از همه مهم تر دیده که بابای مظلومش «بَدَلَ مُهَجَّتَهُ» خون قلبش را در راه خدا و برای بیداری امت از نادانی و حیرت گمراهی بذل نموده است طبق نقل کامل بهایی از کتاب حاویه دختر چهار ساله از امام حسین علیه السلام شبی از خواب برخاست سخت پریشان بود و گفت پدرم کجاست که من اکنون او را دیدم چون زنان این سخن بشنیدند بگریستند و کودکان دیگر هم به زاری و شیون برخاستند.

یزید لعنه الله علیه از خواب بیدار شد و پرسید چه خبر است تفحس کردند و داستان را برای او بازگو کردند. یزید گفت سر پدرش را نزد او برید. آوردند و در دامنش نهادند گفت این چیست گفتند سر پدرت!

تا پدر را شناخت گفت: «یا اَبْتَاهُ! مَنْ ذَا الَّذِي خَضَّبَكَ بِدُمَائِكَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي قَطَعَ وَرِيدِيكَ؟ مَنْ ذَا الَّذِي أَيَّمَنِي عَلَى صِغَرِ سِنِّي؟ يَا اَبْتَاهُ! كَيْتَنِي كُنْتُ لَكَ الْفَدَاءُ يَا اَبْتَاهُ! كَيْتَنِي

ص: 112

كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءَ، يَا اَبْتَاهُ! كَيْتَنِي وَ سِدْتُ الثَّرَى وَلَا أَرَى شَيْبَكَ مُخَضَّبًا بِالِدَّمَاءِ»



پدر جان! چه کسی با خون خضابت کرده است؟ چه کسی رگ های گردنت را بریده است؟ چه کسی مرا در کودکی یتیم کرده است؟ پدر جان! کاش فدایت می شدم. پدر جان! کاش پیش از این روز کور شده بودم و تو را به این حال نمی دیدم. پدر جان! کاش مرا در زیر خاک پنهان کرده بودند و محاسنت را به خون خضاب نمیدیدم.

آنگاه دهان بر دهان شریف پدر نهاد و گریه سخت کرد چنانکه بیهوش افتاد! او را حرکت دادند دیدند دختر حسین علیه السلام از دنیا رفته است. اهل بیت ناله سر دادند و داغشان تازه شد و دختر حسین در همین جایی که هم اینک مرقد شریف اوست پس از مراسم غسل و کفن و نماز به خاک سپرده شد. (1)

در اینجا لازم است بدانیم که بانی احیای بارگاه حضرت رقیه علیها السلام امام موسی صدر بوده است. تعدادی از خیرین مصمم می شوند که بارگاه دختر حسین علیه السلام را احیاء کنند و حرم مناسبی بسازند ولی با مخالفت دولت سوریه مواجه می شوند از طریق برادر امام موسی صدر مرحوم آیه الله حاج سیدرضا صدر با امام موسی صدر ارتباط برقرار می کنند. ایشان از آن جا که رابطه نزدیکی با حافظ اسد رئیس جمهور سوریه داشت آمادگی و تمایل ما را دیدند اقدام کردند و با حافظ اسد موضوع را در میان

ص: 113

1- نفس المهموم، ص 260

گذاشتند و موافقت او را جلب کردند و حرم مطهر این خطابه خوان خرابه به این صورت امروز در آمد. (1)



1- روزنامه قدس، شماره 7158.

تبلیغ فرهنگ عاشورا توسط امام سجاد علیه السلام:

و عمه اش حضرت زینب علیها السلام:

«الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا» (1)

کسانی که رسالت های الهی را به مردم می رسانند و از خدامی ترسند و از احدی غیر خدا هراس ندارند و خدا برای حسابرسی کافی است.

نقش تبلیغ در رساندن حقایق به گوش مردم کم تر از جانفشانی و شهادت در راه خدا نیست گاه تبلیغ باعث می شود خون شهداء هدر نرود و بلکه ثمر بخشد.

امام سجاد علیه السلام و حضرت زینب علیها السلام در افشا کردن فرهنگ عاشورا با سخنرانی ها و پاسخ های کوبنده به مخالفین راه سید الشهداء علیه السلام را ادامه دادند و سبب شدند که مردم نا آگاه کوفه و شام و حتی مدینه از اهداف مقدس نهضت حسین بن علی علیه السلام مطلع شوند و فرهنگ حسینی جاوید بماند.

ص: 115



جای این سخن امیرالمؤمنین علی علیه السلام درباره ی فلسفه رسالت انبیاء علیهم السلام اینجاست که فرمود:

«وَاصْطَفَى سُبْحَانَهُ مِنْ وُلْدِهِ أَنْبِيَاءَ أَخَذَ عَلَى الْوَحْيِ مِيثَاقَهُمْ وَعَلَى تَبْلِيغِ الرِّسَالَةِ أَمَانَتَهُمْ لَمَّا بَدَلَ أَكْثَرَ خَلْقِهِ عَهْدَ اللَّهِ إِلَيْهِمْ فَجَهَلُوا حَقَّهُ وَاتَّخَذُوا الْأَنْدَادَ مَعَهُ وَاجْتَالَتْهُمْ الشَّيَاطِينُ عَنْ مَعْرِفَتِهِ وَاقْتَطَعَتْهُمْ عَنْ عِبَادَتِهِ فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولَهُ... وَيَحْتَجُّوْا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ»

خدا پیمان وحی را از پیامبران گرفت تا امانت رسالت را به مردم برسانند آنگاه که در عصر جاهلیت ها بیشتر مردم، پیمان خدا را نادیده گرفتند و حق پروردگار را نشناختند و برابر او به خدایان دروغین روی آوردند و شیطان مردم را از معرفت خدا بازداشت و از پرستش خدا جدا کرد. خداوند پیامبران خود را مبعوث فرمود... تا با ارشاد و تبلیغ دستورات پروردگار بر آنها حجت را تمام نمایند. رهبران اسیر حادثه کربلا دقیقاً تبلیغ دستورات پروردگار را بدون هیچ گونه ترس و واهمه ای از حکومت استبداد اموی و یزیدیان به مردم رساندند و حجت را بر آنها تمام کردند.

ابتدا به افشاگری های زین العابدین حضرت سجادعلیه السلام می پردازیم و بعد به خطبه ها و سخنرانی های عمه ی گرامش حضرت زینب علیهاالسلام اشاره می کنیم:

خطبه ی امام سجاد علیه السلام در کوفه:

«إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْمَأَ إِلَى النَّاسِ أَنْ اشْكُتُوا فَسَكُتُوا فَقَامَ قَائِمًا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ»



ثُمَّ صَلَّى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَا ابْنُ مَنْ أَنْتَهَكْتَ حُرْمَتَهُ وَ سَلَبْتَ نِعْمَتَهُ وَ أَنْتَهَبَ مَالَهُ وَ سَبَى عِيَالَهُ.

أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تَرَابٍ. أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَ كَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا.

أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَنْشِدْكُمْ اللَّهُ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَ خَذَ عْتَمُوهُ وَ أَعْطِيْمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ وَ الْبَيْعَةَ وَ قَاتَلْتُمُوهُ فَتَبًّا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ سَوَاءَ لِرَأْيِكُمْ.

بِأَيْهِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذِ يَقُولُ لَكُمْ: قَتَلْتُمْ عِترَتِي وَ أَنْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي؟

قال الراوى: «فَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ وَ يَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَلَكْتُمْ وَ مَا تَعْلَمُونَ»

امام زين العابدين عليه السلام به مردم كوفه اشاره اى كردند كه سكوت كنيد، جمعيت ساكت شدند، حضرت برخاسته، پس از حمد و ثنای الهی، پیامبر را نام برد و بر او صلوات و درود فرستاده، سپس گفت:

ای مردم! هر كس كه مرا مى شناخت كه به من معرفت دارد و مرا مى شناسد، اما آن كس كه مرا نمى شناسد، من خودم، خود را به او معرفى خواهم كرد: من على پسر حسين عليه السلام فرزند على بن ابى طالبم.



من پسر کسی هستم که حرمت او را شکستند، اموالش را گرفتند و خاندان او را اسیر کردند.
من پسر کسی هستم که او را در کنار شط فرات بی هیچ سابقه کینه و دشمنی سر بریدند.
من فرزند کسی هستم که او را با زجر به شهادت رسانیدند و همین افتخار برای او کافی است.

ای مردم! شما را به خدا سوگند می دهم، آیا شما نبودید که برای پدرم نامه ها نوشتند و در این کارتان خدعه و نیرنگ نمودید؟

با او میثاق بسته و بیعت نمودید، اما به جنگ او برخاستید. ننگ بر نظر و رأیتان باد! با چه چشمی می توانید به صورت رسول خداصلی الله علیه واله نگاه کنید؟ آنگاه که حضرت صلی الله علیه واله از شما پرسد: «شما از امت من نیستید، زیرا عترت مرا کشتید و حرمت مرا شکستید؟»

راوی گفت: صدای مردم به هوا برخاست، آنها خطاب به هم می گفتند: نابود شده اید و بی خبرید!

سپس امام سجاد علیه السلام در ادامه خطبه فرمود: «خداوند پیامرزد کسی را که به پند من گوش دهد و سفارش مرا درباره ی خدا و رسولش و اهل بیت آن حضرت حفظ کند، زیرا رسول خداصلی الله علیه واله برای همگی ما نیک اسوه و الگویی است».

کوفیان همگی گفتند: ای پسر رسول خدا! ما همگی گوش به فرمان و مطیع تو می باشیم، نگهدار و حافظ احترام و عزت و آبروی توایم. ما به تو علاقه داریم. هر امر و دستوری که داری بگو، خداوند تو را رحمت کند، ما می جنگیم با دشمن تو و صلح



می کنیم با دوستان تو، مسلم بدان که ما از یزید که خدا او را لعنت کند، بازخواست خواهیم کرد و از هر کس که نسبت به تو و ما ستم نموده بیزاری می جویم !!!

امام سجاد علیه السلام فرمود: «هیهات هیهات! أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَهُ» هیهات هیهات! ای مردم حيله گر! هرگز به خواسته های نفسانی خود نخواهید رسید، آیا می خواهید مرا نیز همچون پدرانم که از پیش فریب دادید، فریب دهید؟! به خدای سوگند می خورم که این امر هرگز صورت تحقق به خود نمی گیرد. هنوز جراحی دل ما بهبود و التیام نیافته است، شما همین دیروز بود که پدرم را به همراه اهل بیتش به شهادت رسانیدند.

هنوز که هنوز است مصیبت داغ رسول خدا صلی الله علیه واله و مصیبت پدرم و پسران پدرم، به بوته فراموشی سپرده نشده است.

هنوز که هنوز است این درد راه گلوی مرا بسته و این غصه و غم ها در دلم در حال جوشش است، من از شما تقاضا می کنم که نه ما باشید و نه علیه ما.

ما به همینگونه یکنواخت شما راضی هستیم، نه اینکه روزی به نفع ما عمل کنید و روزی به زیان ما.

در مجلس عبید الله بن زیاد لعنه الله علیه نگاه آن ملعون به امام سجاد علیه السلام افتاد و گفت: «مَنْ هَذَا؟ فَقِيلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ! فَقَالَ: أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ؟! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ» فَقَالَ: بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ «اللَّهُ يَتَوَقَّى الْأَنْفُسَ حِينَ



مَوْتِهَا وَآلَتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا».

این جوان کیست؟ گفتند: او علی پسر امام حسین علیه السلام است؟ ابن زیاد گفت: مگر خدا علی بن الحسین را نکشت!؟

امام سجاد علیه السلام فرمود: من برادری داشتم که نام او نیز علی بن الحسین بود و این قوم او را کشتند! ابن زیاد گفت: بلکه خدا او را کشت! امام سجاد علیه السلام فرمود: «خداوند است که جان ها را هنگام مرگ آن ها می گیرد و کسانی را که نمرده اند به هنگام خواب قبض روح می فرماید.

ابن زیاد گفت: آیا تو هنوز جرأت داری که جواب مرا بدهی! این را بیرون برده و گردنش را بزنی!

حضرت زینب علیها السلام به محض شنیدن این فرمان فرمود: ابن زیاد تو که دیگر کسی را برای باقی نگذاشتی، حال اگر می خواهی او را بکشی، پس مرا نیز همراه او بکش!

امام سجاد علیه السلام فرمود: عمه جان آرامش خود را حفظ نما و ساکت باش تا من با او صحبت کنم، به ابن زیاد نگریست و فرمود: ای پسر زیاد! آیا مرا با کشتن تهدید می کنی؟

آیا هنوز نمی دانی که کشته شدن عادت ما و شهادت مایه ی بزرگواری ماست!

سپس ابن زیاد فرمان داد که امام علی بن الحسین علیه السلام را به همراه خاندان حسین علیه السلام به خانه ای که مجاور مسجد اعظم کوفه بود انتقال دهند. (1)

1- لهوف، ص 219 تا 221.

محدث قمی رضوان الله تعالى علیه می نویسد در کامل بهائی است که حضرت امام زین العابدین علیه السلام روز جمعه از یزید خواست که خطبه بخواند یزید چون روز جمعه شد ملعونی را گفت بفرز منبر رود و هر چه بر زبانش آید به علی و حسین علیهما السلام ناسزا بگوید و شیخین را ستایش کند.

او به منبر رفت و هر چه خواست گفت. امام علیه السلام فرمود مرا اجازه دهد که من هم خطبه بخوانم یزید از آن وعده که داده بود پشیمان شد و اجازه نداد پسرش معاویه که نوجوان بود گفت ای پدر از خطبه خواندن او چه اتفاقی می افتد؟ اجازه بده تا خطبه بخواند.

یزید گفت شما چه خیالی درباره این خانواده دارید آنها علم و فصاحت را به ارث برده اند از آن ترسم که خطبه او فتنه انگیزد و ما را گرفتار کند. مردم نیز اکثر به یزید اعتراض کردند تا مجبور به اجازه شد. امام سجاد علیه السلام به منبر تشریف برد و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا بَدَايَةَ لَهُ وَالِدَائِمُ الَّذِي لَا نَفَادَ لَهُ وَالْأَوَّلُ الَّذِي لَا أَوَّلَ لَأَوْلِيَّتِهِ وَالْآخِرُ الَّذِي لَا آخَرَ لِآخِرِيَّتِهِ وَالْبَاقِي بَعْدَ فَنَاءِ الْخَلْقِ قَدَّرَ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامَ وَقَسَّمَ فِيهَا بَيْنَهُمُ الْأَقْسَامَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ الْمَلِكُ الْعَلَامُ»

سپاس خداوندی را که وجودش را آغاز نیست و همیشه هست و نابود نگردد نخستین موجودی است که اول بودن او را ابتدا نیست و آخری است که آخرت او را انتها نیست پس

از



المُصْطَفَى أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ أَنَا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى أَنَا ابْنُ سَدْرَةَ الْمُنتَهَى، أَنَا ابْنُ شَجَرِ طُوبَى،
أَنَا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالْدَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجِنُّ فِي الظُّلْمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي
الهِوَاءِ»

ای مردم هر کس مرا می شناسد که شناخته و هر کس مرا نمی شناسد خودم را به او معرفی
کنم که حسب و نسبم چیست.

من پسر مکه و منی هستم، من پسر زمزم و صفایم من پسر کی هستم که نصب کننده
حجرالاسود بود من پسر بهترین خلق خدا و پسر بهترین طواف کنندگان کعبه و سعی
کنندگان در مسعی میباشم و من پسر کسی هستم که بهترین حج بجا آورنده بود. من پسر
کسی هستم که به معراج رفت و سیر به مسجدالاقصی کرد و به سدره المنتهی رسید سپس
نزدیک و نزدیک تر شد تا آن که فاصله خداوند با پیامبر به اندازه ی دو کمان یا کمتر بود.
منم پسر کسی که خدای جلیل بر او وحی فرمود آنچه را لازم بود.

منم پسر حسینی که کشته کربلاست منم پسر علی مرتضی منم پسر محمد مصطفی منم پسر
فاطمه ی زهراء منم پسر خدیجه کبری منم پسر سدره المنتهی منم پسر درخت طوبی منم
پسر آن شهیدی که در خود خون غلطید منم پسر آنکه جنیان بر او گریستند منم پسر آنکه
پرندهگان در هوا برای او ناله سر دادند.

همین که سخن امام علیه السلام بدینجا رسید مردم آواز به گریه و ناله بلند کردند و یزید
ترسید فتنه ای به وجود آید مؤذن را گفت اذان



گوید مؤذن برخاست و گفت: الله اکبر امام سجاده علیه السلام فرمود: آری «الله اکبر و اعلی و اجل و اکرم مما اخاف و احذر» خداوند بزرگ تر و برتر و بزرگوارتر و گرامی تر از هر چیز است که از آن بیم و هراس دارم (و او مرا از شر همه نگاه می دارد) چون مؤذن گفت: «أشهد أن لا إله إلا الله» امام فرمود آری هر کس شهادت دهد من هم با او شهادت دهم و با منکر آن همداستان نباشم که معبودی جز او نیست و پروردگاری غیر او وجود ندارد و چون گفت: «أشهد أن محمداً رسول الله صلى الله عليه واله» امام سجاده علیه السلام عمامه از سر برداشت و مؤذن را گفت به حق این محمد ساعتی خاموش باش و روی به یزید کرد و گفت ای یزید این پیغمبر عزیز و بزرگوار جد من است یا جد تو اگر گویی جد توست مردم همه ی جهان دانند دروغ گویی و اگر جد من است پس چرا پدر مرا به ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و زنان او را به اسارات آوردی این سخن را به گفت و دست به گریبان برد و جامه ی خویش چاک زد و به گریست و گفت به خدا سوگند اگر در جهان کسی باشد جدش رسول خدا صلی الله علیه واله باشد آن کس منم پس چرا این مرد پدر مرا به ستم کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد. آنگاه فرمود: ای یزید این کار را کردی باز گویی محمد رسول الله و روی به قبله ایستی! وای بر تو از روز قیامت که جد و پدر من در آن روز دشمن تو اند. پس یزید بانک زد مؤذن را که اقامه گوید. میان مردم هیاهو برخاست بعضی نماز گذاشتند و بعضی نماز نخوانده پراکنده شدند.

ص: 124

سومین خطا به افشاگرانه امام سجاده علیه السلام در وطن یعنی شهر مدینه بود و مقدمه آن از آنجا شروع شد که بشیر بن جذلم گفت همین که نزدیک مدینه رسیدیم امام سجاده علیه السلام فرود آمد و فرمود بارها بگشودند و خیمه برافراشت و زنان را فرود آورد و گفت: ای



بشیر خدای پدرت را رحمت کند که شاعر بود تو نیز شعر گفتن میدانی گفت: آری ای پسر رسول خدا من نیز شاعرم حضرت فرمود به شهر مدینه رو و خبر مرگ و شهادت امام حسین علیه السلام را به مردم شهر برسان. بشیر گفت بر اسب خویش سوار شدم و به سرعت داخل شهر مدینه شدم کنار مسجد النبی صلی الله علیه واله قرار گرفتم و آواز به گریه بلند کردم و این شعر را سرودم:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مُقَامَ لَكُمْ بِهَا *** قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَادْمَعِي مِدْرَارُ

الْجِسْمُ بِكَرْبَلَاءِ مُضْرَجٍ *** وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاهِ يُدَارُ

ای مردم مدینه دیگر در این شهر نمانید زیرا حسین علیه السلام را کشتند و من بر این مصیبت گریانم بدن مطهرش را برهنه و عریان بر روی زمین کربلا گذاردند و سر مطهرش را بر سر نیزه ها شهر به شهر گردانیدند. بعد گفت اینک علی بن الحسین علیهما السلام با عمه ها و خواهران و خانواده شهداء بیرون شهر است و من فرستاده ی اویم در این شهر همه از خانه هایتان بیرون آید و چنین شد که همه با شنیدن خبر شهادت امام حسین علیه السلام صبحه و شیون کنان فضای شهر را پر کردند و همگی به استقبال کاروان خاندان شهداء آمدند

ص: 125

یکپارچه ناله سر می دادند که ناگاه امام سجاد علیه السلام با دست اشاره فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ، بَارِي الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ. الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعِ فِي السَّمَوَاتِ الْعُلَى وَقَرُبَ فَشَهِدَ النَّجْوَى. نَحْمَدُهُ عَلَى عِظَائِمِ الْأُمُورِ وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ وَالْمِ الْفَجَائِعِ وَمَضَاضِهِ اللَّوَادِعِ وَجَلِيلِ الرِّزْرِ وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْقَاطِعَةِ الْكَاطِئَةَ الْفَادِحَةَ الْجَائِحَةَ.



أَيُّهَا الْقَوْمُ إِنَّ اللَّهَ وَ لَهُ الْحَمْدُ ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ وَ تَلَّمَهُ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَهُ قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ
الْحُسَيْنِ وَ سَبِيَ نِسَائُهُ وَصِيَّتُهُ وَ دَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَالِ السَّنَانِ وَ هَذِهِ الرِّزِيَّةُ الَّتِي
لَا مِثْلَهَا رِزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ فَأَيُّ رَجَالًا تَرِيالُ مِنْكُمْ تُسْرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا تَحْزَنُ مِنْ أَجْلِهِ أَمْ أَيْهِ عَيْنٍ
مِنْكُمْ تَجَسُّ وَ مَعَهَا وَ تَضِنُّ عَنْ إِنِّهِمَا لَهَا فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشُّدَادُ وَ بَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا وَ
السَّمَوَاتُ بِأَرْكَانِهَا وَ الْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا وَ الْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا وَ الْحَيْتَانُ وَ لُجَجُ وَ الْبِحَارُ وَ الْمَلَائِكَةُ
الْمُقَرَّبُونَ وَ أَهْلُ السَّمَوَاتِ أَجْمَعُونَ.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَيْ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ بِقَتْلِهِ أَمْ أَيْ فُؤَادٍ لَا يُحِنُّ إِلَيْهِ أَمْ أَيْ سَمِعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ التَّلْمَةَ الَّتِي
تَلَّمْتَ فِي الْإِسْلَامِ وَ كَمْ يُصْمُّ.

ص: 126

سپاس خدای را که پروردگار اهل جهان است و مالک روز قیامت و آفریننده همه
آفریدگان. آنکه مرتبتی بس بلند دارد و بر آسمان های افراشته مستولی و نزدیک است
چنانکه سخنان آهسته را می شنود. او را سپاس گوئیم بر سختی های بزرگ و آسیب های
روزگار و آزار مصائب دلخراش و تخیی بلاهای جانسوز و اندوه بزرگ و مصیبت عظیم
رسواکننده و رنج آور و گران و بنیان کن.

ای مردم خداوند تبارک و تعالی ما را به مصیبت هایی عظیم بیازمود و رخنه بزرگ در اسلام
پدید آمد «ابو عبدالله الحسن علیه السلام»



کشته شد و زنان و فرزندان او اسیر گشتند و سر او را در شهرها بر نیزه ها بگردانیدند این مصیبتی است که مانند آن هیچ مصیبتی نیست کدام یک از مردان شما پس از کشتن او شادی نماید و کدام دل است که بر او اندوهگین نشود و کدام چشم است که اشک خود را نگاهدارد و از ریزش آن باز دارد. آسمانها به آن سختی برای کشتن او گریستند، دریاها با امواج خود برای حسین علیه السلام اندوهگین شدند و زمین از همه جوانب و درختان با شاخه ها و ماهیان و انبوه آب دریاها و فرشتگان مقرب و همه اهل آسمانها بگریستند.

ای مردم کدام دل از کشتن او نشکافتد و کدام قلب برای او ناله سر ندهد و کدام گوش است که داستان این شکافی که در اسلام پدید آمده بشنود و اذیت نشود.

ای مردم ما آورده شدیم و رانده و دور از خانمان، از وطن جدا مانده و مانند بردگان نه گناهی کرده بودیم و نه ناپسندی

ص: 127

مرتکب شده بودیم. اینجای کلام را بیش تر دقت کنید:

«وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا لَمَا از دادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا»

به خدا سوگند اگر رسول خداصلی الله علیه واله را به جای آن سفارشات درباره ما به کشتن ما امر می فرمود بیش از این که با ما انجام دادند نمی کردند «أَنَا اللَّهُ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراش و سخت و بنیاد کن است از خداوند امیدواریم که پاداش این مصیبت را که به ما رسید که او غالب و منتقم است عنایت فرماید. (1)



و اما تبلیغ فرهنگ عاشورا توسط بانوی قهرمان کربلا حضرت زینب علیهاالسلام فصاحت و بلاغت را از پدر و مادر گرامیش به ارث برده بود.

اولین تبلیغ فرهنگ عاشورا توسط این بانوی بزرگوار در بازار کوفه بود خطبه اش چنان پر شور و حماسی بود که مردم با تعجب به هم نگاه می کردند و دست ها را به دندان می گزیدند در همان موقع پیر مردی چنان تحت تأثیر سخنان دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام قرار گرفت و می گریست که محاسنش از اشک چشمش تر شده بود و دست به سوی آسمان بلند کرده و می گفت: پدر و مادر فدای ایشان که سالخوردگان ایشان بهترین سالخوردگان و خردسالان ایشان بهترین خردسالان و زنانشان بهترین زنان و نسل آنها والاتر و برتر از همه نسل هاست.

ص: 128

1- نفس المهموم، ص 283 و 274.

و اینک متن خطبه ی آتشین آن گرامی در بازار کوفه.

راوی می گوید: «وَقَدْ أَوْمَأَتِ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ، وَ سَكَتَتِ الْأَصْوَاتُ»

بانو زینب علیهاالسلام نخست با دست خود به مردم اشاره کرد که ساکت شوید، همگی ساکت و خاموش شدند، نفس ها در سینه ها حبس شد و صداها قطع گردید.

آنگاه فرمود: «الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطَّيِّبِينَ الْأَخْيَارِ، أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَتْرِ وَالْغَدْرِ، أَتَبْكُونَ؟!»



فَلَا رَقَاتَ الدَّمْعَةِ وَلَا هِدَاتَ زَفْرَهُ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةِ أَنْكَاثٍ، تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ، أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ مِنَ الْأَصْلَافِ وَالنَّطْفِ وَالْكَذِبِ وَالشَّنْفِ وَالْعُجْبِ وَالشَّنْفِ وَالْكَذِبِ وَمَلَقُ الْأَمَاءِ وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ أَوْ كَمْرَعِي عَلَى وَمَنْهُ أَوْ كَقَصَبِهِ عَلَى مَلْحُودِهِ الْأَبْسِ مَا قَدَّمْتَ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ أَتَبْكُونَ أَجَلٌ وَاللَّهُ فَابْكُوا فَانْكُمُ أَحْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ فَابْكُوا كَثِيرًا وَأَضْحَكُوا قَلِيلًا فَقَدْ أُبْلِيْتُمْ بِعَارِهَا وَمُنِيْتُمْ بِشَارِهَا وَكُنْ تَرَحُّصُوهَا أَبَدًا وَأَنْتِي تَرَحُّصُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتِمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَمَلَاذِ خَيْرِتِكُمْ وَمَفْرَعِ نَازِلَتِكُمْ وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ وَمَدْرَةِ سُنَّتِكُمْ؟ أَلَا سَاءَ مَا تَزِرُونَ

ص: 129

وَبَعْدًا لَكُمْ وَسُحْقًا فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَبَتَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصِّفْقَةُ وَيُؤْتِمُّ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَضَرَبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ وَيَلِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ أَتَدْرُونَ أَيُّ كَبِدٍ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِيْتُمْ؟ وَ أَيْ كَرِيمِهِ لَهُ أَبْرَزْتُمْ؟ وَ أَيْ وَمِ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَ أَيْ حُرْمِهِ لَهُ انْتَهَكْتُمْ؟ وَ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا صَلْعَاءَ عِنْقَاءَ، سَوْدَاءَ قَقْمَاءَ حَرَقَاءَ، شَوْهَاءَ كَطَّلَاعِ الْأَرْضِ أَوْ مَلَاءِ السَّمَاءِ!

أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَأَنْتُمْ لَا تُنْصَرُونَ؟ فَلَا يَسْتَخْفِنَكُمْ الْمَهَلُ فَإِنَّهُ لَا يَحْفِزُهُ الْبِدَارُ وَلَا يَخَافُ فُوتَ النَّارِ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَبِالْمُرْصَادِ» (1)

هر حمد و سپاس مخصوص و ویژه ی خداست، و رحمت و درود حق تعالی بر محمد و خویشان او که پاکان و نیکانند.

پس از حمد و سپاس و رحمت و درود، ای مردم کوفه، ای کسانی که زشت ترین مکر و فریب را به کار می برید و عهد و پیمان می شکنید، آیا گریه می کنید؟ آب چشم شما خشک نشود و صدای گریه تان آرام نگیرد. جز این نیست که داستان شما داستان زنی است



که رشته خود را پس از تابیدن و محکم و استوار ساختن بر هم می زد و وامی تابید و از هم باز می کرد (اشاره حضرت به آیه شریفه 92 سوره مبارکه نحل است) در حالی که سوگندهایتان را در میان خودتان با خیانت همراه می کنید. آگاه باشید آیا در شما هست جز ادعا و آرزو نمودن از روی

ص: 130

1- بلاغات النساء ، ص 123 و نفس المهموم، ص 215.

خود پسندی و سربلندی بی جا و جز عیب و زشتی و جز دروغ و بغض و کینه و جز تملق و چاپلوسی کنیزان! و جز به چشم اشاره نمودن دشمنان؟

یا داستان شما مانند چراگاهی است بر مزيله و یا مانند نقره ای است که بر روی قبر نهند و آن را زینت و آرایش نمایند. آگاه باشید زشت است آنچه نفس هایتان برای شما پیش فرستاده که خدا بر شما غضب و خشم نموده و شما در عذاب الهی جاوید باشید.

آیا بر کشته شدگان و اسیری و گرفتاری ما گریه می کنید آری به خدا سوگند بسیار گریه کنید و کم بخندید!

بدون شک عار و زشتی و ننگ را با خود بردید و پس از آن هرگز و هیچ گاه آن زشتی و ننگ را با شستن نمی توانید پاک و پاکیزه گردانید و کجا می توانید پاک کنید کشتن فرزند ختم پیامبران و معدن رسالت سید جوانان اهل بهشت و پناهگاه بهترینتان را کسی که در مصائب پناهگاه و پرچم راهنمایی شما بود و کسی که خانه و جایگاه سنت و امر و نهی خدا و رسول خود شما بود؟!!



آگاه باشید بداست آنچه را که حمل کردید و خداوند شما را از رحمت و مهربانی اش دور گرداند و پیروزی را نصیب شما نکند. بریده باد دستی که دست به این معامله زد و ما را اسیر و گرفتار کرد و شما را به غضب و خشم خدا مبتلا کرد و به ذلت و خواری و مسکنت دچار شدید.

وای بر شما ای مردم کوفه آیا می دانید کدام جگری از رسول

ص: 131

خدا را شکافتید؟!

و کدام عضو شریف و اندام گرامی آن حضرت را جدا کرده و پراکنده ساختید؟

و کدام خونی را از او ریختید؟ و کدام حرمت و زن و فرزند و کسانی را از او که حفظ و نگهداری آن واجب است هتک کرده و حفظ نمودید؟

زشتی عمل شما به بزرگی زمین و آسمان است آیا تعجب نموده که چرا از آسمان خون نمی بارد؟

ای مردم عذاب و شکنجه آخرت خوار کننده تر است و شما یاری نمی شوید، پس مهلت دادن و شتاب نمودن شما را از کار نیک باز ندارد. آیا از هنگام خونخواهی نمی ترسید و محققا پروردگار شما در کمینگاه است.



خطابه دیگر حضرت زینب علیها السلام در مجلس ابن زیاد این بود: پسر زیاد لعنه الله علیه جمعی از سران را در محفل خود گرد آورده بود و خود بر فراز تخت نشسته دستور داد بانو زینب را با عده ای از اسیران وارد مجلس نمودند.

حضرت زینب علیها السلام به صورت ناشناس در گوشه ای از مجلس نشسته بود، ابن زیاد سؤال کرد: این زن چه کسی است؟

«قِيلَ: زَيْنَبَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَقْبَلَ إِلَيْهَا فَقَالَ: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَ أَكْذَبَ أَحَدُوتِكُمْ! فَقَالَتْ: إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ، وَ يَكْذِبُ الْفَاجِرُ وَ هُوَ غَيْرُنَا. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: كَيْفَ رَأَيْتِ صُنَعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ؟

ص: 132

فَقَالَتْ: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا، هُوَ لَاءَ قَوْمٍ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ وَ سَيَجَمَعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ فَتُحَاجُّ وَ تُخَاصِمُ فَانظُرِ لِمَنْ يَكُونُ الْفَلَجُ يَوْمَئِذٍ؟

هَبْلَتِكَ أُمَّكَ يَا بَنَ مَرْجَانَهُ؟

قال الراوي: فغضب و كأنه هم بها. فقال له عمر بن حريث: أنها امرأة و المرءة لا تؤخذ بشيء من منطقتها.

فقال لها ابن زياد: لقد شفى الله قلبى من طاعتك الحسين و العصاة المردة من أهل بيتك!

فقال: لعمري لقد قتلت كهلي و قطعت فرعى و اجتثت أصلي فإن كان هذا شفاءك؛ فقد اشتفيت.



فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: هَذِهِ سَجَّاعَةٌ وَ لَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا وَ سَجَّاعًا.

فَقَالَتْ: يَا بْنَ زِيَادٍ! مَا لِلْمَرْأَةِ وَ السَّجَّاعَةِ؟

گفتند: این زن دختر امام علی علیه السلام است. ابن زیاد روی به آن بانو کرد و گفت: شکر خدا که شما را رسوا کرد و دروغ های شما را آشکار ساخت!

حضرت زینب علیها السلام فرمودند: فاسق آن کسی است که رسوا شد و دروغگو شخصی بدکار است که ما نیستیم!

ابن زیاد گفت: رفتار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟

حضرت زینب علیها السلام فرمود: جز زیبایی چیز دیگری ندیدم، اینان کسانی بودند که خداوند شهادت را برایشان رقم زده بود و آنان

ص: 133

نیز به سوی خوابگاه و آرامگاه ادبی خود شتافتند و به همین زودی ها، خداوند میان تو و آنان را جمع خواهد کرد و آنان با تو مخاصمه خواهند نمود در آن دادگاه بنگر که پیروز واقعی چه کسی است؟!

مادرت در عزایت گریه کند، ای پسر مرجانه!

ابن زیاد به حدی به خشم و غضب آمد که کمر به قتل حضرت زینب علیها السلام بست، عمرو بن حریش خطاب به آن ملعون گفت: او زن است و کسی زن را به خاطر گفتارش مؤاخذه و کیفر نمی کند!



ابن زیاد به حضرت زینب علیهاالسلام گفت: خداوند دل مرا از کشتن حسین و خاندان تو که مردی سرکش بودند، شفا بخشیده و شاد نمود.

بانوی قهرمان فرمود: به جان خودم سوگند می خورم که تو بزرگ خاندان مرا کشتی و ریشه مرا خشکاندی. اگر دل تو با این چیزها شفا می یابد باشد.

ابن زیاد گفت: این زن چه موزون و با قافیه سخن می گوید، به جان خود سوگند که پدرش نیز مردی بود شاعر و قافیه پرداز.

حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: ابن زیاد! زن را سجع و قافیه چه کاراست؟ (1)

و سومین خطابه ی بانوی قهرمان کربلا حضرت زینب علیهاالسلام درمجلس یزید بود:

بعد از آنکه یزید لعنه الله علیه به انکار وحی و قرآن اعتراف

ص: 134

1- لهوف، ص 217 و 218.

کرد و رجز خوانی های ملحدانه نمود دختر امیرالمؤمنین علی علیه السلام از جای برخاست و روی به یزید کرده و گفت:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ. صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذِبَكَ يَقُولُ:
«ثُمَّ عَاقِبَهُ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوءَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ» (1)



أظننت يا يزيد - حيث أخذت علينا أقطار الأرض و آفاق السماء فأصبحنا نساك كما نساك
الإمام - أن بناهواناً على الله و بك عليه كرامه؟ و أن ذلك لعظم خطر ك عندة؟ فشمخت
بأنفك و نظرت فى عطفك جدلاً مسروراً، حين رأيت الدنيا لك مستوثقه فى الأمور متسقه
و حين صفالك ملكنا و سلطاننا، فمهلاً مهلاً أنسيت قول الله تعالى: «و لا يحسبن الذين كفروا
أنما نملى لهم خيراً لأنفسهم إنما نملى لهم ليزدادوا إثماً ولهم عذاب مهين» (2)

أمن العدل يابن الطلقاء تخديرك حرائرك و إمامك، و سؤوك بنات رسول الله صلى الله
عليه واله سبايا؟ قد هتكت ستورهن، و أبديت و جوههن، تحدو بهن الأعداء من بلد الى بلد،
و يستشرهن أهل المناهل و المناقل، و يتصفح و جوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف،
ليس معهن من رجالهن ولى و لا من حماتهن حمى.

ص: 135

1- روم / 10.

2- آل عمران / 178.

و كيف يرتجى مراقبه من لفظ فوه أكباد الأذكيا، و نبت لحمه من دماء الشهداء؟ و كيف
يستبطنى فى بغضاء أهل البيت، من نظر ألبابا لشنف و الشنان و الإحن و الأضغان؟

مُتَحِيًّا عَلَى ثَنَايَا أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تُنَكِّتُهَا بِمِخَصَّرَتِكَ وَ كَيْفَ لَا
تَقُولُ ذَلِكَ؟



وَ قَدْ نَكَاتَ الْقُرْحَهَ وَ اسْتَأْصَلْتَ الشَّافَةَ بَارَاقَتَكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ نُجُومِ
الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ؛ فَلْتَرِدَنَّ وَ شَيْكًا مَوْرِدَهُمْ
وَ لَتَوْدَنَّ أَنَّكَ سُلِّتَ وَ بَكِمْتَ وَ لَمْ يَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ وَ فَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ.

اللَّهُمَّ خُذْ لَنَا بِحَقِّنَا وَ انْتَقِمِ مِمَّنْ ظَلَمْنَا وَ احْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتِنَا؟ (1)

حمد و سپاس مخصوص خدایی است که پروردگار جهانیان است، و درود خدا بر پیامبر و اولاد او. خداوند سبحان به راستی سخن گفت، آنگاه که فرمود: «سرانجام کار کسانی که مرتکب کارهای زشت و گناه شدند، به آن جا رسید که آیات الهی را تکذیب کرده و آن را مسخره نمودند».

ای یزید! تو گمان کردی که اگر زمین و آسمان را بر ما تنگ گرفته و ما را همانند کنیزانی به اسارت بگیری، ما را نزد خدا خوار

ص: 136

1- لهوف، ص 249 و 250.

کرده ای و خود در پیشگاه او، صاحب احترام خواهی بود، و این نشاندهنده ی مقام و ارزش تو در نزد خداوند است؟ که به این خاطر باد در بینی انداختی ای و با غرور و نخوت به اطراف می نگری؟ آیا از اینکه کارهای دنیایت رو به راه گشته و رشته ی امورت به هم پیوسته و منصبی که حق ما خاندان است را از آن خود نموده ای، خوشحال و شادمانی؟



آرام باش و صبر کن! آیا سخن خدای تعالی را به بوته ی فراموشی سپرده ای که: آنان که راه کفر را در پیش گرفته اند، گمان نبرند مهلتی که به ایشان داده ایم، به نفع و سود آن هاست، این مهلت فقط به منظور آن است که بار گناهانشان سنگین تر شود و عذابی دردناک برای آنها مهیا کرده ایم.

ای فرزند آزاد شدگان! آیا درست است که بانوان و کنیزانت را در پس پرده و حجاب قرار داده ای، در حالی که دختران پیامبر یا در حال اسارت و با دستانی بسته در مقابلت باشند؟ پرده های حرمت ایشان را دریده و آنان را با صورت هایی باز، در حالی که دشمنان شان آن ها را شهر به شهر می گردانند تا مردم شهرها و بیابان ها و هر دور و نزدیک و هر انسان پست و شریفی آنها را ببینند در حالی که هیچ جایی ندارند.

چه چشم امیدی می توان داشت از فرزند کسی که با دهان خود می خواست جگرهای پاکان را بچود و هنگامی که نتوانست بچود آن را از دهان بیرون انداخت و گوشت او از خون شهیدان رویده است و از کسی که با چشم کینه و دشمنی و اهانت و عداوت به ما

ص: 137

اهل بیت نگاه می کند؟ چه انتظاری می توان داشت که او در دشمنی اش تأخیر ورزد؟

ای یزید! تو با عصایت به دندان های اباعبدالله آقای جوانان بهشت اشاره می کنی و با چوب خیزران بر دندان های مبارک آن حضرت می کوبی!

ای یزید! تو با ریختن خون اولاد پیامبر صلی الله علیه واله و ستارگان درخشان زمین از اولاد عبدالمطلب، زخم کهنه ما را تازه نمودی و ریشه ی ما را بریده و قطع کردی. و اینک به



پدرانت بانگ زده و گمان می کنی که آنها صدای تو را می شنوند، بدان که تو نیز به زودی به جایگاه آنان وارد خواهی شد و در آن هنگام آرزو میکنی که ای کاش دستانم فلج بود و زبانم لال می شد و این حرف ها را نمی زدم و این جنایت را مرتکب نمی شدم. پروردگارا! حق ما را از دشمنان ما بگیر و از کسانی که در حق ما ظلم و ستم ورزیدند، انتقام بگیر و بر کسانی که خونهای ما و یاران ما را ریختند، خشم گیر.

ص: 138

میزبان مسیحی توسط میهمان، مسلمان می شود:

«وَلَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِيَسِينَ وَرُهَبَانًا وَ انَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ» (1)

و با محبت ترین اشخاص را نسبت به مسلمانان، کسانی می یابی که می گویند ما مسیحی هستیم. این بدین خاطر است که در بین آنها دانشمندانی پارسا وجود دارد و اهل کبر و نخوت نیستند.

طبق نقل مرحوم علامه مجلسی یکی از توقفگاه هایی که بین راه کوفه و شام برای سپاه عمر سعد و اسیران اهل بیت علیهم السلام اتفاق افتاد در دیر راهب نصرانی بود.

شب را برای استراحت به دیر وارد شدند و هر کسی برای خود مکانی را انتخاب کرد و نقطه ای را برای نگهداری سرهای بریده برگزیدند.

اوایل شب بود ناگهان سپاه عمر سعد دیدند که صاحب دیر



1- مائده / 82.

مجدوب جمال و سر نورانی حضرت سید الشهداء شد، و چشم از آن بر نمی دارد. راهب نصرانی به سراغ بعضی از سپاه ابن سعد آمد و پرسید که این سر فوق العاده جذاب و دلرباست متعلق به چه کسی است؟!

گفتند او یک فردی است که بر امیر و رئیس ما یزید بن معاویه خروج کرده و ما او را کشتیم و می خواهیم برای گرفتن جایزه نزد امیر مان ببریم!

پرسید نامش چیست؟ گفتند: حسین بن علی بن ابی طالب. با تعجب گفت کدام حسین همان که نوهی پیامبر تان حضرت محمد صلی الله علیه واله است. گفتند آری! گفت وای بر شما چطور به خود اجازه دادید چنین کاری را بکنید ما مسیحیان اگر کسی را بیابیم که به چندین واسطه متصل به حضرت مسیح علیه السلام باشد خاک پایش را به چشم می کشیم. حالا من از شما خواهشی دارم اگر ممکن است این سر امشب میهمان من باشد گفتند ما چنین اجازه ای نداریم. گفت به تازگی ارثی از پدرم به من رسیده من حاضرم تمام آن را به شما بدهم این سر یک شب میهمان من باشد.

وقتی داستان را به عمر بن سعد گفتند. آن ملعون گفت: پول ها را بگیرید سر را تحویل دهید. پولها را گرفتند و سر را به او تحویل دادند.

راهب نصرانی سر را به اطاق ویژه عبادت خود برد مقداری با آن سر نورانی سخن گفت و بعد اعتراف کرد که من به حقانیت



ص: 140

رسالت جد تو رسول الله صلی الله علیه واله ایمان آوردم و هم اینک اعتراف میکنم «أشهدُ أن لا إلهَ إلاَّ اللهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ» اول کاری که کرد مقداری عطر و گلاب آورد گرد و غبار راه و خون ها را از آن چهره با صفا پاک نمود و اشک می ریخت می گفت ای حسین عزیز تو شاهد باش که من مسلمان شدم پس تقاضای من این است که از جد بزرگوارت بخواهی تا روز قیامت از من شفاعت کند. صبح شد عمر بن سعد دستور داد بروید سر را تحویل بگیرید باید ادامه راه بدهیم. گفت به شما تحویل نمی دهم جز به سردار سپاهتان! وقتی عمر بن سعد آمد سر را تحویل بگیرد گفت: خواهشی دارم و آن اینکه دیگر این سر را بر نیزه نزن و برای آن احترام ویژه قایل شوی. (1)

ص: 141

1- جلاء العیون، ص 203.

بازگشت به کربلا:

«إِنَّ الَّذِي فَرَضَ عَلَيْكَ الْقُرْآنَ لَرَادُّكَ إِلَىٰ مَعَادٍ» (1)

آن کسی که قرآن را بر عهده ی تو گذاشت تو را به جایگاهت باز می گرداند.

اسیران اهل بیت حسین بن علی علیه السلام پس از آزادی از چنگال یزید بن معاویه لعنه الله علیهما برای اربعین خود را به کربلا رساندند و قبور شهداء و از جمله حضرت حسین علیه السلام را زیارت کردند.



راز اربعین برای امام حسین علیه السلام راز فرهنگی است یعنی از روز عاشورا تا چهلیم آن حضرت باید مجالس تبلیغ و عزاداری ها استمرار پیدا کند تا مردم عالم به فرهنگ عاشورا که همان فرهنگی ناب محمدی صلی الله علیه واله است بیشتر آشنا گردد.

برای هیچ کدام از انبیاء و ائمه علیهم السلام اربعین وجود ندارد جز سید الشهداء آن هم با آن همه فضیلتی که برای زیارت قبر مطهرش در اربعین بیان شده است.

ص: 142

1- قصص / 85

وقتی خاندان عترت بر مزار سید الشهداء علیه السلام و همه شهدای کربلا گرد آمدند با گریه بر مصائب آل رسول بار دیگر قیام ماندگار عاشورا را بازخوانی کردند.

در روز اربعین زیارتی وارد است که محتوای آن اهداف مقدس نهضت حسینی را تبیین می کند زیارت اربعین را مرحوم شیخ طوسی رحمه الله علیه در تهذیب و مصباح المتمجد از صفوان جمال نقل می کند که گفت مولایم امام صادق علیه السلام به من فرمود: هنگامی روز بلند شد و آفتاب بر آمد خطاب به حضرت سید الشهداء می گویی: «السَّلام...»

چون اشاره به اهداف امام حسین علیه السلام شد به این عبارت دقت کنید «فَاعْذَرَ فِي الدُّعَاءِ وَ مَنَحَ النَّصْحَ وَ بَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَ تَقْدِ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» (1)

از دعوت کردن و خیرخواهی مردم دریغ نکرد و خون قلبش را در راه تو ای خدای بزرگ داد با این هدف که بندگان را از ورطه ی نادانی و سرگردانی و گمراهی رهایی بخشد.



طبق فرمایش امام حسن عسکری عالیہ السلام یکی از پنج نشانه مؤمن زیارت اربعین امام حسین علیہ السلام است.

آری طبق تحقیقات اهل بیت امام حسین علیہ السلام همان اربعین اول خود را به کربلا رساندند اهل بیت در حین بازگشت به وطن یعنی مدینه گفتند ما را از کربلا ببرید و هنگامی که به کربلا رسیدند با جابر بن عبدالله انصاری مواجه شدند که با چند تن از بنی هاشم و

ص: 143

1- مفاتیح الجنان، محدث قمی.

خاندان پیامبر صلی الله علیه واله برای زیارت امام حسین علیہ السلام آمده بودند با هم بدان مقام مبارک رسیدند بگریستند و زاری کردند سیلی بر روی خود زدند ناله های جانسوز سر دادند و زنان روستاهای مجاور به ایشان پیوستند. (1)

ص: 144

1- نفس المهموم، ص 270

فضیلت زیارت امام حسین علیہ السلام:

در این فصل آخر به نقل چندین روایت معتبر در فضیلت زیارت حضرت سید الشهداء علیہ السلام بسنده می کنیم:



امام صادق علیه السلام فرمود: «به راستی که خدا کربلا را حرم من و با برکت قرار داد پیش از آن که مکه را حرم قرار دهد و هر کس دوست دارد روز قیامت بر سفره های نور بنشیند باید از زائران امام حسین علیه السلام باشد» (1)

امام باقر علیه السلام فرمود: هر کس زیارت عاشورا را از دور و نزدیک بخواند و بر حسین علیه السلام ناله کند و آمر کند اهل خود را که بدون تقیه بر حسین علیه السلام گریه کنند و در خانه اش به اظهار جزع و اقامه عزا کنند و بر مصیبت حسین علیه السلام همدیگر را تعزیت گویند، من ضامن او می شوم نزد خدا که ثواب هزار حج و هزار عمره و هزار غزوه در راه خدا و در رکاب رسول خداصلی الله علیه واله را برای او بنویسند» (2)

ص: 145

1- وسایل الشیعه، ج 10، ص 330.

2- اسرارالشهادة، ص 91.

و نیز فرمود: «شیعیان ما را به زیارت قبر حسین علیه السلام امر کنید زیرا زیارت او موجب فزونی در رزق و طول عمر و دفع بلایا و ناگواری ها می شود... و اگر مردم می دانستند که چه فضیلتی در زیارت مرقد امام حسین علیه السلام است از شوق زیارت می مردند» (1) و امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس که خدا، خیرخواه او باشد، محبت حسین علیه السلام و زیارتش را در دل او می اندازد و هر کس که خدا بدخواه او باشد کینه و خشم حسین و یارانش را در دل او می اندازد... و هر کس قبر حسین علیه السلام را به خاطر خداوند و در راه خدا زیارت نماید. خداوند او را از آتش دوزخ آزاد می سازد و روز ترس بزرگ (قیامت)



او را ایمن می دارد و از خداوند نیز هیچ حاجتی از حوایج دنیا و آخرت را طلب نمی کند مگر آنکه به او عطا می نماید». (2)

و نیز فرمود: «امام حسین علیه السلام دائماً به زوار و گریه کنندگان و اقامه کنندگان عزایش نظر رحمت دارد و هنگامی که به گریه کنندگان خود نگاه می کند برای آنان استغفار می کند و از جد و پدر و مادر و برادر خویش می خواهد که آنها هم برای گریه کنندگان و اقامه کنندگان عزای او استغفار کنند». (3)

و نیز فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه واله خطاب به زوار امام حسین علیه السلام می فرماید: ای مسافرین خدا، بشارت باد شما را با من در بهشت همراه خواهید بود... و در جای دیگر امام صادق علیه السلام به یکی از یاران خود فرمود: ابن وهب، زیارت قبر حسین علیه السلام را از روی

ص: 146

1- ثواب الاعمال، ص 319.

2- وسایل الشیعه، ج 1، ص 324.

3- . کثیر العبادات، ص 91.

ترس و امگذار، زیرا هر که آن را ترک کند، چنان دچار حسرت می شود که آرزو نماید قبرش نزد او باشد، آیا دوست نداری که خداوند تو را در زمره کسانی به حساب آورد که رسول خدا صلی الله علیه واله و علی و فاطمه و امامان معصوم (سلام الله علیهم اجمعین) برایش دعا می کنند؟!» (1)



1- کامل الزیارات، باب 92، و منتخب، ص 199.